

گزارش هیات تحقیق سازمان ملل از سفر به ایران

می‌پردازد. نظر به اهمیت گزارش مزبور،
بخشهای مهم آن را در این شماره درج می‌کنیم.

دیدار از جمهوری اسلامی ایران، از ۲۱
ژانویه ۱۹۹۰ صورت گرفت. آقای
گئورگ ماوتنر - مارکوف، رئیس بخش اقدامات
بقیه در صفحه ۲

در تاریخ ۱۲ فوریه، "گزارش درباره
وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران
توسط آقای رینالدو گالیندو پیل، نماینده ویژه
کمیسیون حقوق بشر، طبق قطعنامه ۱۹۸۹/۶۶
کمیسیون" در ژنو انتشار یافت. در این گزارش،
نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، از
جمله به نتایج و مشاهدات سفر خود به ایران



دوشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۶۸ برابر با ۵ فوریه ۱۹۹۰
بهاره ۶۰۶ ریال - سال ششم - شماره ۲۹۶

التهاب و ناآرامی در سراسر کشور

خامنه‌ای خطاب به ارتش: دفاع از نظام معتر از دفاع از مرز است.



حرکت مردم زنده، هم اکنون در این شهر حالتی
شبیه به حکومت نظامی برقرار است.
در میانه، در جریان تظاهرات، مردم فردی
را در ملاعام به هلاکت رساندند.
همدان، همچنان به دنبال جنایت هولناک
رژیم در گردن زدن و مثله کردن و گرداندن
اجساد بی سر در خیابانها و نصب سرهای بی تن بر
مزار بوعلی، شهر، متشنج است.
در تهران، اهتصابی بزرگ توسط کارکنان
کفش ملی صورت گرفته که طی ۴ سال اخیر،
اهتصابی بدین شکل سابقه نداشته است. ۱۳ هزار
تن از کارگران و کارکنان این مجتمع بزرگ
بقیه در صفحه ۳

خبرهای دریافتی بر ادامه اشکال مختلف
بروز اعتراضات مردم و سرکوبگری ددمنشانه
رژیم در شهرهای مختلف کشور دلالت دارد.
بدنبال تظاهرات ضد حکومتی روز ۲۷ بهمن در
تهران که در روز اول اسفند نیز تکرار شد،
شهرهای همدان، اصفهان، تبریز، و شیراز نیز
شاهد بروز اعتراضات مردم علیه جمهوری
اسلامی شد. در هفته گذشته گزارش‌هایی از بروز
ناآرامی در شهرهای ارومیه، میانه، نجف‌آباد و
تهران دریافت شد.
در ارومیه گروهی از مردم دست به
تظاهرات زده و علیه حکومت آخوندها شعار
دادند. نیروهای انتظامی رژیم دست به سرکوب

ددمنشی و شقاوت رژیم را حدی نیست

در همدان در برابر مردم، سه قاتل را شلاق زدند، دست بریدند، گردن زدند و
سرهای بریده را بر فراز مقبره بوعلی سینا به نمایش گذاشتند؛ دو جسد بی سر و
جسدی را که یک دستش قطع شده بود به جرثقیل آویخته، در شهر گرداندند.

بر تارک مقبره بوعلی سینا، این مظهر درخشان فرهنگ سرزمین مان، مظاهر
بربریت و بدویت را بنمایش می‌گذارند.

شده تا زمینه‌های مناسب برای اعلام خبر تکان
دهنده نمایش جنون آمیز جنایت توسط دستگاه
"قضایی" رژیم فراهم شود.

سه نفر مجرم را در برابر چشمان مردم به
تازیانه می‌بندند. دو نفرشان را گردن می‌زنند،
دست یک نفر دیگر را در برابر مردم قطع می‌کنند
و بعد پیکر نیمه جان خون آلوده را به دار
می‌آویزند. سرهای جدا شده آن دو تن را بر فراز
مقبره بوعلی سینا به نمایش می‌گذارند و دو جسد
بی سر و جسد دیگر را که یک دستش قطع شده
آویخته بر جرثقیل در شهر می‌گردانند.

خشونت‌ها تا به این حد، میل به جنایت تا بدین
اندازه، و اصرار هیستریک و سادیستی در نمایش
همومی آن، امروز اگر نگوییم بی سابقه باید گفت
که بسیار کم سابقه است. شهر باستانی همدان
بقیه در صفحه ۳

روز ۲۶ بهمن شهر همدان شاهد نمایش فجیع و
خون انگیز اعدام سه جوان بود که در جریان یک
سرت، رئیس بانک کشاورزی همدان، اعضای
خانواده او و نگهبان بانک را با قساوت تمام به قتل
رسانده بودند.

روزنامه‌های رژیم خبر این اعدام هول انگیز
و این نمایش وحشیانه را با آب و تاب و به تفصیل
نوشتند.

آنچه در روز ۲۶ بهمن در شهر همدان اتفاق
افتاد نمایش جنون جنایتکاری رژیم سیهکاری
است که برای ابراز خشونت و وحشیانه و سببیت
ذاتی خود مجال و بستر مناسبی یافته است.

به کلیشه خبر این اعدام هول انگیز که از کیهان
۲۹ بهمن تهیه شده توجه کنید. ابتدا خبر جنایت
فجیع قاتلین آورده شده و بعد از "حمایت
گسترده مردم" در قصاص قاتلین سخن گفته

صفحه ۱۵
یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۶۸
۲۲ رجب ۱۴۱۰
۱۸ فوریه ۱۹۹۰

همدان - خبرنگار کیهان:
شناسائی، دستگیری و قصاص
سریع سه عامل جنایت فجیع
بانک کشاورزی همدان بسا
استقبال و حمایت گسترده
مردم این شهر همراه شد.
به گزارش خبرنگار کیهان

بدنبال وقوع
جنایت هیأتی ویژه از سوی
قوه قضائیه به همدان گسیل
شد. این هیأت در پی رسیدگی
به جزئیات جنایت، دو تن از
عاملان اصلی را به تحمل
ضربات شلاق و قطع گردن
و سومین جانی را به تازیانه،
قطع دست و اعدام با چوبه‌دار
محکوم کرد.

خجسته باد ۸ مارس، روز جهانی زن

گزارش هیات تحقیق سازمان ملل از سفر به ایران

بقیه از صفحه اول

ویژه، مرکز حقوق بشر را نمایندگی می‌کرد. خانم لئونور سامپایو، مأمور حقوق بشر، و خانم کارمن کوئوس، منشی نیز در این مأموریت شرکت داشتند. خانم ایرن آبراهامیان، مترجم متخصص در فارسی، در جریان همه دیدارهای خصوصی و برخی از دیدارهای رسمی، به مأموریت یاری رساند...

هنگامی که خبر دیدار از جمهوری اسلامی ایران اعلام شد، نماینده ویژه نامه‌های بسیاری حاوی نظرات، پیشنهادهای و خواستهایی در مورد نحوه انجام سفر، دریافت داشت. فرستندگان این نامه‌ها، تبعیدیان و مهاجران ایرانی، و نیز اشخاص دارای ملیت‌های دیگر، سازمانهای حقوق بشر و چهار برنده جایزه نوبل در علوم بودند. همچنین نامه‌هایی با امضای ۳۲۹ استاد دانشگاه و سازمانهای آکادمیک و دانشجویی دریافت گردید. علاوه بر این، ۸۳۳ نماینده پارلمان از استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، لیختن‌شتاین، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، سان مارینو، سوئد، سوئیس، بریتانیا و ایالات متحده، و نیز تعدادی از اعضای پارلمان اروپا و شورای اروپا، نظرات خود را در مورد وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران به اطلاع ما رساندند...

نماینده ویژه، از همه این اشخاص به خاطر همکاری آنها تشکر می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که نظرات و پیشنهادهای آنها، در جریان تدارک سفر بسیار ارزشمند بود. نماینده ویژه، خوشوقتی خود را از این امر ابراز می‌دارد که افکار عمومی بین‌المللی، که برای برقراری حقوق بشر در سراسر جهان حائز اهمیت بسیار است، این چنین حمایت نیرومندی از سیستم بین‌المللی دفاع از حقوق بشر اعمال می‌دارد...

سفر هیات از پیش در رسانه‌های ایران اعلام شد و به اطلاع افراد ذیربط رسید که مصاحبه‌ها در کجا انجام می‌گیرند. همچنین شماره تلفنی برای تماس به منظور گرفتن وقت ملاقات اعلام گردید. در طول نخستین روزها، مصاحبه‌ها در دفتر برنامه توسعه ملل متحد انجام گرفت. بعداً، هنگامی که گروه‌های ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفری، ورودی دفتر

آنها به ۲۰ سال زندان تقلیل یافته است. همه آنها نام خود را ذکر کردند، اما خواستند که اسمشان برده نشود.

سه عضو سابق حزب توده ایران آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب، و دو عضو دیگر حزب، یکی از آنها عضو هالی رتبه و دیگری عضو حوزه پایه بوده‌است، در یکی از سلول‌ها بودند. آقای کیانوری اجازه داد که در گزارش، از او نام برده شود، اما دو زندانی دیگر با ذکر نام خود مخالفت کردند. آقای کیانوری با حرارت منکر جاسوسی برای یک قدرت بیگانه و توطئه برای براندازی دولت انقلابی شد. وی در حضور مقامات و کارکنان اوین، اظهار داشت که مورد شکنجه قرار گرفته‌است، دست‌ها نیمه‌فلج و انگشتان شکسته خود را نشان داد و شکنجه‌ها و سایر بدرفتاری‌هایی را که متحمل شده بود، توصیف کرد. آقای کیانوری به راستی رنج کشیده بود و رفتار او، آمیخته‌ای از اعتراض و یاس بود.

جوان ترین این سه نفر، که یک عضو دون پایه حزب بود، گفت که حزب او برای یک قدرت خارجی جاسوسی کرده و جهت سرنگونی دولت توطئه کرده است. این اتهام، با تأکید از جانب زندانی دیگر رد شد و می‌پایان این دو، کلمات تندی رد و بدل گردید. عضو بلند پایه حزب، به آرامی موارد شکنجه را توصیف کرد. وی در زمان شاه ۲۵ سال در زندان بوده‌است و هفت سال است که در اوین به سر می‌برد.

گفته‌های شهود

طبق رسم معمول، نماینده ویژه در جریان دیدار خود از جمهوری اسلامی ایران، شهادت افرادی را که مدعی داشتن تجارب مستقیم در مورد وضعیت حقوق بشر در کشور بودند، استماع کرد...

آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب توده از اعدام هزاران نفر جوان که به نظر او بیگناه بوده‌اند، نام برد و آن را محکوم کرد. وی گفت بسیاری از اعدام‌شدگان، متهم به همکاری با حزب توده ایران بوده‌اند و افزود فقط خود را مسئول هرگونه جرمی که به حزب منسوب شود، می‌داند. وی یک رونوشت از نامه‌ای را که در این مورد به آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران نوشته است، به نماینده ویژه تسلیم کرد. مرتضی نصرتی خبر از اعدام

برادرش فلامرضا نصرتی در سال ۱۳۶۷ داد. فلامرضا نصرتی در هنگام اعدام، ۲۶ سال داشته و اتهام او، فعالیت سیاسی بوده است. مرتضی نصرتی گفت برادرش عضو سازمان آرمان مستضعفین (شریعتی) بوده که با شیوه‌های مسالمت‌آمیز با حکومت مخالفت می‌کرده است، بعداً به مجاهدین پیوسته اما هیچگاه در اعمال خشونت‌آمیز شرکت نداشته است. وی پس از بازداشت در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) به هشت سال زندان محکوم شد. هنگامی که زندانیان در زندان رشت که وی در آنجا به سر می‌برد، علیه منع ملاقات با بستگان اعتراض کردند، مقامات ترتیب ملاقات جمعی زندانیان با خانواده‌هایشان را دادند. در جریان این ملاقات، بسیاری از زندانیان لباس‌های خود را بلازدند و بستگان آنها دیدند که زندانیان تا چه حد شکنجه شده‌اند. پس از این رویداد، همه دیدارها قطع شد، و یک سال بعد، فلامرضا نصرتی اعدام گردید. تنها پنج‌ماه بعد از وقوع اعدام بود که خانواده او در جریان گذاشته شد.

یک زن که درخواست کرد نام او محرمانه بماند، اظهار داشت پسر هجده ساله‌اش که در انقلاب اسلامی شرکت داشت، بعداً به مجاهدین پیوست. نخستین تلاش برای دستگیری او، در خانه‌اش انجام گرفت، اما وی فرار کرد. دو ماه بعد او صبح در خیابان دستگیر شد و عصر همان روز اعدام گردید. مادرش خبر اعدام را در روزنامه‌ها خواند. این شاهد پیشنهاد کرد که نماینده ویژه، به گورستان بهشت زهرا در حومه تهران برود که در آنجا پنجشنبه‌ها تعداد زیادی از مادران اعدام‌شدگان، به اتفاق هم بر سر گورهای جمعی محل دفن فرزندان‌شان، به سوگواری می‌آیند.

شاهد دیگری که خواست نامش فاش نشود گزارش داد که پسرش در سه‌ماهه سوم ۱۹۸۹ (۱۳۶۷) اعدام شده است. او در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲) دستگیر و متهم به هواداری از مجاهدین شد. در ابتدا او به ۹ سال زندان محکوم شده بود، اما پس از آن هفت سال ونیم زندان، اعدام شد. این شاهد، اطلاع نداشت که قبل از اعدام، محاکمه دیگری برگزار شده است. یانه.

شاهد دیگری که خواست نامش فاش نشود گفت که طرفدار فعال آیت‌الله خمینی بوده است. با این بقیه در صفحه ۵

ددمنشی و شقاوت رژیم را حدی نیست

بقیه از صفحه اول

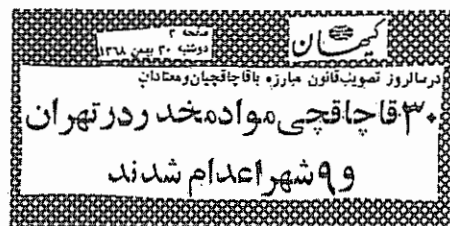
زیر سیطره خفقان بار حکومت آخوندی، در آستانه قرن بیست و یک با بربریتی ماقبل تاریخی تجدید خاطره می‌کند. این بار اما این جنایت بیش از آنکه خوف‌انگیز باشد، مشمژ کننده و شرم‌آور است.

جمهوری اسلامی، کوئی آسیابش تنها باروان شدن خون انسان‌ها می‌گردد. هستی‌اش مبتنی بر نیستی آدم‌ها و خوراکش مرگ است. سال‌های سال پیر و جوان را در جبهه‌های جنگ به نیستی کشاند. سال‌های سال در زندان‌ها شکنجه کرد، سر و دست و پا و گردن شکست، تیرباران کرده دار آویخت؛ فردی و جمعی مخفی و هلنی کشت. سال‌های سال بر گذرها به کمین رهگذرها نشست به هر بهانه و هر جرم، کشت و کشت و کشت!

این خشونت‌های جنون‌آسا بر روح و روان انسان‌هایی که مجبور به زندگی در خفقان جمهوری اسلامی‌اند تاثیرات مخربی بر جای گذاشته است. امروز بسیاری کودکان ما در ایران یکی از بازی‌هاشان در کنار "هممانی بازی" و "هروسک بازی" "اهدام بازی" است. این واقعیت تلخ و دردناک‌دهی است.

همین چند ماه پیش بود که یکی از نشریات از مرگ کودک خردسالی در هنگام بازی "اهدام" خبر داد. کودکی که در نقش یک پاسدار همبازیش را که نقش "مجرم" داشت به پای پنجره برد زیر پایش صندلی گذاشت، طناب را به بالای پنجره بست، صندلی را از زیر پای همبازیش خالی کرد و با ناباوری پایان تراژیک این بازی را که تقلیدی از مشاهدات کودکان‌اش از واقعیت‌های خشن بیرون بود، نظاره کرد.

جامعه‌ای که رژیم حاکم بر آن در زندانهای سیاسی‌اش هزار هزار می‌کشد، جامعه‌ای که بر در دیوار شهرش آونگ اجساد به دار آویخته رابه



نمایش می‌گذارند، جامعه‌ای که در برابر چشمان حیرت زده مردمش، انگشت می‌برند، دست قطع می‌کنند و گردن می‌زنند، سنگسار می‌کنند بدار می‌آویزند، کودکش آنگونه بازی می‌کند، بیمارستان‌هایش آنگونه مملو از بیماران روانی می‌شود و بزهارانش به خشونت‌هایی از آن دست که در همدان اتفاق افتاد دست می‌یازند.

این جمهوری اسلامی است که نهال خشونت در جامعه را با لذتی هیستریک آبیاری می‌کند. این حکام و گردانندگان رژیم فرسوده عقب‌مانده تاریک‌اندیش جمهوری اسلامی‌اند که خشونت و کشتار را در "جامعه ترویج می‌کنند.

در بخشی از گزارش رونالدو گالیندویل درباره "وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی" چنین آمده است: "دولت جمهوری اسلامی ایران برخی از

التهاب و ناآرامی در سراسر کشور

بقیه از صفحه اول

تولیدی دست به اعتصاب زدند. رژیم اقداماتی جهت سرکوب حرکت انجام داد. هنوز گزارشی از جزئیات و نتایج این اعتصاب دریافت نکرده‌ایم.

برخی خبرگزاری‌ها از وقوع تظاهراتی در تهران در روز ۸ اسفند در میدان راه‌آهن، خیابان فاطمی و میدان حر گزارش کرده‌اند.

در برخی نقاط تهران، هم اکنون هملا حکومت نظامی اعلام نشده برقرار است. بر سر چهار راه‌ها پاسداران و نیروهای امنیت رژیم، آشکار و نهان مستقر شده‌اند و تحت لفافه "مانور ظفر" و "والعادیات" در گذرگاه‌ها و گلوگاه‌ها به بازرسی و بگیر و ببند مشغولند. با چشمانی بیم‌زده و مظلوم هر سورا می‌پایند.

در نجف‌آباد و اصفهان مقابله با ناراضی و اعتراض مردم بخاطر ناتوانی رژیم در اتکا به پاسداران و نفوذ آیت‌الله منتظری در منطقه، با دشواری‌های جدی مواجه شده است.

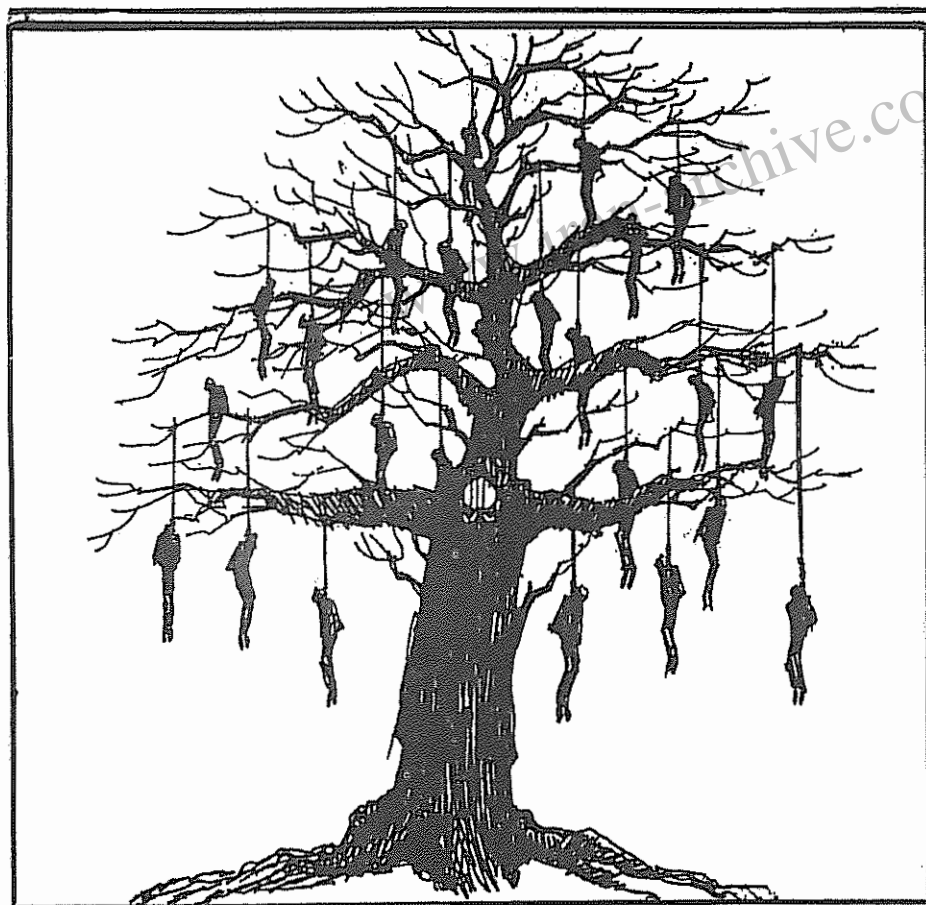
مقامات رژیم سراسیمگی خود را در مواجهه

با ناراضی‌ها و ناآرامی‌های گسترده بناچار بروز می‌دهند. خامنه‌ای رهبر رژیم ضمن تلاش در کتمان حرکات اعتراضی مردم، خواستار آهادگی نیروهای مسلح و انتظامی شده است. وی خطاب به ارتش ایران کرد که دفاع از نظام مهمتر از دفاع از مرزهاست. خامنه‌ای بر همین زمینه جناح‌های متخاصم درون حکومت را به "حفظ وحدت فراخوانده و حفظ وحدت را "جهاد فی سبیل الله" شمرده است.

برخی نشریات خارجی خبر داده‌اند که رفسنجانی بخاطر حساسیت اوضاع داخلی از قصد سفر خود به خارج از کشور منصرف شده است.

رئیس‌سپه پاسداران رژیم بر ضرورت تشکیل "گردان‌های احتیاط" برای مقابله با ناآرامی‌ها و تامین امنیت مرزی تاکید کرده است.

اعتراضات گسترده مردم در روزهای اخیر نگرانی و هراس از آینده را در رهبران جمهوری اسلامی تشدید کرده است.



می‌آویزد، بر تارک مقبره بوعلی سینا این مظهر در خشان فرهنگ سرزمین مان، مظاهر بربریت را بنمایش می‌گذارند. به این، اهانت و وقیحانه و آشکار علیه مدنیت و فرهنگ، به این تجاوزات آشکار نسبت به ابتدائی‌ترین موازین حقوق بشر و به این خودکامگی جنون‌آمیز باید هر چه زودتر پایان داد.

انتقادات مندرج در گزارش‌های پیشین نماینده ویژه را پذیرفته است، از جمله در مورد اهدام هلنی و جمعی قاچاقچیان مواد مخدر..."

هنوز مرگب گزارش گالیندویل خشک نشده است که جمهوری اسلامی در برابر چشمان حیرت زده صدها انسان، شلاق و تازیانه می‌زند، دست قطع می‌کند، گردن می‌زند، به دار

اجرای مرحله سوم طرح "والعادیات"

واگذاری دارائیهایی

"بنیاد مستضعفان"

به بخش خصوصی

در جریان سمینار مسئولین "بنیاد مستضعفان و جانبازان" که با شرکت رفیق دوست رئیس بنیاد و قائم مقام و معاونین و سرپرستان بنیاد در استان ها، تشکیل شد، رفیق دوست ضمن اعلام ورشکستگی بخش‌های مختلف اقتصادی این بنیاد و هرج و مرج حاکم بر آن و بیان این نکته که در حال حاضر بنیاد در بخش اقتصادی کشور جایگاهی ندارد گفت که "بنیاد" قصد دارد به منظور شرکت در سرمایه‌گذاری بخش‌های کلان اقتصادی کشور تعدادی از واحدهای تولیدی صنعتی، کشاورزی و بیش از ۹۰ درصد بخش املاک و مستغلات خود را به بخش خصوصی واگذار کند.

ریاست جمهوری در مردادماه ۶۸ به اجرا درآمد. مقامات رژیم مدعی شده‌اند که جمهوری اسلامی با تصویب قانون جدید مبارزه با مواد مخدر در یکسال گذشته، و با بهره‌گیری از هر صدهای کار اطلاعاتی، در داخل و خارج، به "موفقیت‌های چشمگیری" نائل شده‌است. اما واقعیت آماری حاکی از آن است که آنچه که بطور چشمگیر افزایش یافته، شمار معتادین و قربانیان مواد مخدر بوده‌است. مخافا به اینکه اجرای طرح "والعادیات"، همواره و هر بار پوششی برای بستن گلوگاه‌های شهرها و راه‌های ارتباطی، تشدید پیگرد و گسترش جو اختناق و سرکوب در جامعه بوده است. بنا به گزارش محافل خبری جمهوری اسلامی، تنها ۱۲۰ مرکز تجسس و تنقیش، مرکب از ماموران کمیته برای شناسایی "انراد مشکوک" در تهران ایجاد شده است.

از اول اسفندماه، سومین مرحله طرح "والعادیات" و "مانور ظفر - یک" به اجرا درآمد. این طرح در پی برگزاری سمیناری از مسئولان اطلاعات و امنیت، کمیته‌های انقلاب اسلامی (امر به معروف) و مسئولین واحدهای مبارزه با مواد مخدر بررسی شد و شیوه‌های اجرایی آن توسط ارگان‌های مختلف حکومتی هماهنگ گردید. معاون اطلاعات و عملیات فرماندهی کل کمیته انقلاب اسلامی در این رابطه گفت: مرحله سوم طرح والعهادیات با بهره‌گیری از تمام امکانات و ظرفیت‌های کشور از جمله شوراهای اسلامی و روستایی، پایگاه‌های بسیج، انجمن‌های اسلامی ادارات و سازمان‌های دولتی، اداره اطلاعات استان‌ها و سایر ارگان‌های ذیربط به اجرا درمی‌آید. نخستین مرحله طرح "والعهادیات" در زمستان سال گذشته و دومین مرحله آن در آستانه انتخابات

ترور حاج بلوچ خان توسط تروریست‌های جمهوری اسلامی در پاکستان

حاج بلوچ شهر بخش از عناصر متنفذ مخالف رژیم در منطقه بلوچستان و از فعالان "جبهه وحدت بوج" بوده است. قتل او توسط مزدوران رژیم آخوندی، جلوه‌ای دیگر از تداوم تروریسم دولتی در خارج از مرزهای جمهوری اسلامی است و در همین حال افشاگر نقش منفی که رژیم پاکستان بخاطر تایید ضمنی و یا تمکین به وقوع این جنایت در قلمروی خود، داشته‌است.

ماموران ژاندارمی به قتل رسیدند. مقامات رژیم جمهوری اسلامی در بازتاب خبر ترور حاج بلوچ شهر بخش بر شرکت او در قاچاق مواد مخدر تاکید کرده و اقدام تروریستی خود را نیز در چارچوب عملیات "موفقیت آمیز" رژیم برای "قلع و قمع قاچاقچیان مواد مخدر" توجیه کرده‌اند تا جنبه سیاسی این ترور مکتوم بماند. در توجیه این اقدام تروریستی همچنین به رابطه او با افغانستان نیز اشاره شده‌است.

عصر روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ماه، حاج بلوچ (شهر بخش)، یکی از مخالفان دیرینه رژیم جمهوری اسلامی در منطقه مرزی بلوچستان پاکستان توسط مزدوران تروریست رژیم به قتل رسید. حاج بلوچ خان، طی دهساله اخیر چندین درگیری مسلحانه با پاسداران و ژاندارمری جمهوری اسلامی داشته که طی آن بیش از ۵۰ تن از افراد کمیته و سپاه پاسداران و ۳۲ تن از

برخی مقامات در اجرای وظایف خود تخطی کرده‌اند و تدابیر تنبیهی یا مجازات، ضرورت یابد، و یا برعکس، لازم باشد که نشان داده شود اتهامات، نادرست و یا اشتباه‌آمیزند... ملاحظات، نتیجه‌گیری نماینده‌ویژه این است که به نظر او، کمیسیون باید به تعقیب وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ادامه دهد و به نظر می‌رسد که یک دیدار دیگر، مطلوب و حتی ضروری است تا دامنه مطالعه به موارد متعددی که امکان رسیدگی به آن وجود نداشت، گسترش یابد، و توجه بیشتری به مواردی مبذول گردد که هنوز مستلزم اطلاع بیشتر از واقعیات و استماع شهادت افراد متعددی است که به همت ضیق شدید وقت، از انجام ملاقات ناامید ماندند.

نماینده‌ویژه کمیسیون حقوق بشر، فهرستی از اسامی تعدادی از اعدام‌شدگان توسط جمهوری اسلامی را ضمیمه گزارش خود کرده‌است.

ویژه، وضعیت زندانیان سیاسی؛ امکان ارائه کمک فنی به دولت جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر از سوی مرکز حقوق بشر؛ پذیرش برنامه‌ای برای تشخیص موارد تناقض و هدم انطباق میان قوانین اسلام و قوانین بین‌المللی، به ویژه حقوق بشر که مورد شناسایی بین‌المللی است، به منظور ایجاد تسهیلات برای دولت ایران جهت منطبق کردن نظام خود با معیارهای بین‌المللی؛ و توجه به درخواستهای بین‌المللی که نماینده‌ویژه به دلایل صرفاً انسانی مطرح سازد. نماینده‌ویژه، درخواست کرد احکام اعدام بطور قابل توجه کاهش یابد و به موردیک زندانی که شدیداً به کمک پزشکی از خارج از زندان نیاز دارد، توجه شود...

در میزگردی که برای جمع‌بندی دیدار، در وزارت امور خارجه برگزار شد، نماینده ویژه چنین اظهار عقیده کرد که گام بعدی دولت، باید دادن جواب‌های مشخص به اتهامات علیه خود باشد. برای تدارک این پاسخ‌ها، باید اتهامات را بررسی کرد؛ امکان دارد ثابت شود که

گزارش هیات تحقیق سازمان ملل از سفر به ایران

بقیه از صفحه ۶

مجازات را مورد حمله قرار می‌دهند و معتقدند برحق نیست و ناقص حرمت زندانیان است... نماینده‌ویژه، همانگونه که در گزارش‌های پیشین هم آمده است، تروریسم را در همه اشکال آن و با هر انگیزه، زمینه و هدفی که داشته باشد، محکوم می‌کند... اما، باید به یاد داشت که طرف مورد خطاب نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها هستند که بدیهی است توسط حکومت‌ها نمایندگی می‌شوند. از این رو، شکایات همدتا متوجه حکومت‌هاست. علاوه بر این، طبق رسمی که در سالهای اخیر ایجاد شده است، این نکته درک می‌شود که گروه‌های مخالف نیز باید به حقوق بشر احترام بگذارند. البته حکومت‌های مورد شناسایی جامعه بین‌المللی، و گروه‌های مخالف در یک سطح نیستند... اتهامات مربوط به در بازداشت نگه داشتن زندانیانی که محکومیت آنها به پایان می‌رسد، تا مدت نامعین، و یا اعدام افرادی که مدت محکومیت آنها به پایان

رسیده است، تکرار شد. شهادت‌های جمع‌آوری شده به طور خصوصی و اظهارات زندانیان اولین در حضور مقامات زندان، بار دیگر حاکی از بدرفتاری و شکنجه بود. نماینده‌ویژه همچنین اصرار کرده است که پاسخ‌های مصلح به این اتهامات و نظایر آن بعنوان جزئی از روند مطالعه وضعیت حقوق بشر، ضروری است. دولت جمهوری اسلامی ایران، برخی از انتقادات مندرج در گزارش‌های پیشین نماینده‌ویژه را پذیرفته است، از جمله، در مورد اعدام هلنی و جمعی قاچاقچیان مواد مخدر و به حساب آوردن مدت زندان پیش از صدور حکم در اجرای احکام زندان. این آمادگی نشان می‌دهد که امکان توجه به برخی پیشنهادها و انتقادات دیگر نیز وجود دارد. در جریان دیدار، این پیشنهادها در اساس با واکنش مثبت مواجه شد: دیدارهای منظم کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانهای سراسر کشور برای بازرسی شرایط زندان، و بطور

گزارش هیات تحقیق

بقیه از صفحه ۲

حال، ماموران کمیته انقلاب به خانه او هجوم آورده و هفت تن از فرزندان را دستگیر کرده اند. آنها متهم به وابستگی به مجاهدین بودند، اما این اتهام با هیچ دلیلی ثابت نشده است. پس از جنگ، یک سال و نیم پیش، پنج نفر از فرزندان او در

موجی از اعدام حدود ۲۵ هزار زندانی، اعدام شده اند. دو تن از پسران وی هنوز در زندان اوین به سر می برند. بر اثر شکنجه، یکی از آنها بیمار و دیگری دچار فلج است. شاهد زن دیگری که خواست نامش محرمانه بماند اظهار داشت سه مرد که به اتفاق وی طی تظاهراتی در اصفهان دستگیر شدند، اعدام گردیدند. در یکی از این موارد، بعد از تهران اطلاع رسید که آن فرد تنها به شش ماه زندان محکوم شده بود. طبق اظهارات شاهد، مقام محلی بدون اینکه منتظر حکم شود، دستور اعدام را صادر کرده بود. یک زن ۵۵ ساله که در شهر شاهرود به نام مادر افتخاری مشهور بود و در زمان تظاهرات تنها عبور می کرد، دستگیر شد، مورد شکنجه شدید جسمی قرار گرفت و پس از ۵۰ روز اعدام گردید. شاهد مزبور هنگامی که در زندان به سر می برد، دختری را دیده بود که بعد از خاطر خواندن یک سرود مجاهدین اعدام شد.

یک پدر و دختر که خواستند نامشان فاش نشود از اعدام پسر خانواده در ژوئن ۱۹۸۸ خبر دادند. وی هنگام دستگیری، نشریات مجاهدین را داشته اما پیگیرانه هرگونه ارتباط با این سازمان را منکر شده است. پدر او از قاضی، آقای لاجوردی، کسب اطلاع کرد و به او گفته شد علیه پسرش اتهامی وجود ندارد. با این حال، پسر او ۹ سال در زندان نگه داشته شد و شدیداً مورد شکنجه قرار گرفت. در نوامبر ۱۹۸۷، دیدار مادر زندان به تعلیق درآمد. در ژوئن ۱۹۸۸، به خانواده تلفن شد و به آنها گفتند که می توانند به زندان بروند و ملاقات داشته باشند. وقتی پدر به زندان رفت، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و اطلاع یافت که پسرش اعدام شده است. به آنها نشانی یک گور جمعی بدون نام را دادند. خانواده علیه رژیم جستجو، نتوانست جسد را پیدا کند. دو شاهد که خواستند نامشان محرمانه بماند خبر از اعدام برادر (پسر) خود دادند. وی که سرباز بود، از جبهه گریخته و به

عضویت مجاهدین درآمد. او در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در شهرستان خلخال بازداشت و شدیداً شکنجه شد. هنگامی که او در بازداشت بود، خانواده اش کوشید تا برای او و کیلی بیاید، اما مقامات گفتند که به وکیل نیازی نیست. به خانواده او گفتند که پسرشان ۱۰ روز پس از دستگیری محاکمه خواهد شد، اما او قبل از این موهد در ملامت به دار آویخته شد. پدر او گفت که پسرش همراه با یک فرد دیگر اعدام شده، در یک منطقه دور دست کوهستانی مدفون شده است. با این حال، پسر دیگرش جنازه را بیرون آورد تا طبق رسوم، خاکسپاری شود. کمیته انقلاب اسلامی محل، به ایدا پدر بزرگ فرد اعدام شده و جستجوی خانه او ادامه داد. همچنین هموی فرد اعدام شده، دستگیر شد و بر اثر ضربات وارده به او در زندان سپاه، معلول گردید.

شاهد دیگری که گفت دختریک آخوند اهل مشهد است اما نمی خواهد نامش فاش شود، آخوندی به نام اردبیلی را متهم کرده که دستور اعدام ۲۴ زندانی را در مشهد بدون هرگونه محاکمه داده است. همین یک ماه پیش دو گروه ۱۷ و ۱۵ نفری به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند و جنازه های آنها به چاه های فاضلاب انداخته شده است.

فلامر ضابطیان اظهار داشت که چهار بار دستگیر شده است. آخرین مورد دستگیری او چهار سال پیش بوده و او در زندان اهواز به سر برده است. وی گفت که همواره با او خوش رفتاری شده است. وی در زندان نام خود را در یکی از نشریات مجاهدین در فهرست افرادی دید که گویا اعدام شده اند. این شاهد تأکید کرد که از موارد مشابه بسیاری اطلاع دارد و به درخواست نماینده ویژه، قول داد که یک نسخه از روزنامه مجاهدین را که در آن از او اسم برده شده است، در اختیارش بگذارد.

زن دیگری که خواست نامش محرمانه بماند گفت یکی از دوستانش (اسم او را نمی دانست) از سوی مجاهدین به عنوان اعدام شده ذکر گردیده اما در حقیقت هنوز زنده است.

چند نفر از یک گروه ۷۸ نفره که بطور جمعی با نماینده ویژه دیدار کردند اظهار داشتند که نام آنها در لیست های اعدام شدگان، منتشره از سوی سازمان مجاهدین، ذکر

شده است. به درخواست نماینده ویژه، چهار نفر از آنها توانستند اوراق هویت خود را نشان دهند. اسامی این افراد از این قرار است: اسماعیل زارهی، محمود زاسعیدنژاد، صفری فرهادی و بهنام قرایی. سه نفر آخر، صفحات مربوطه از نشریه مجاهدین را ارائه کردند...

آقای مجیدولی زاده اظهار داشت که می خواهد از اقدامات تروریستی سازمان مجاهدین شکوه کند. وی گفت که از موارد متعددی از این اقدامات، اطلاع دارد، از جمله مورد فردی که زنده زنده پوست او را کردند و فرد دیگری که در جریان حملات مجاهدین به روستاهای شمال کشور، زنده زنده سوزانده شد. وی تلاش های دولت در هرصه های اقتصادی، فرهنگی و آموزشی را تصمین کرد و پرسید که چرا سازمان مثل نماینده های خود را برای بررسی موارد مهمی مانند استفاده از سلاح های شیمیایی توسط عراق یا حمله اخیر ایالات متحده آمریکا به پاناما نفرستاده است...

شکنجه

آقای کیانوری، دبیرکل سابق حزب توده ایران، گفت که در مجموع، ۱۰ سال از عمر خود را در زندان گذرانده است، که از این ۱۰ سال، ۷ سال در زندان اوین بوده است. وی گفت که چندین بار شکنجه شده است و در نتیجه، دستان او نیمه فلج شده است. او افزود در جریان محاکمه اش، به او امکان برخورداری از وکیل و مشاور حقوقی داده نشده است.

آقای توسلی، شهردار پیشین تهران و عضو نهضت آزادی، تجارب خود از مدت ۹ ماه زندان را تشریح کرد. وی گفت که هشت ماه و نیم در سلول انفرادی به سر برده است. آقای توسلی افزود که مورد ضرب و شتم، توهین و اذیت قرار گرفته است و او را ساعت های طولانی در سلول های سرد نگه داشته و یاروی صندلی نشانده اند. هدف از چنین اقداماتی، وادار کردن او به اعتراف به جرایمی بوده است که هرگز مرتکب نشده بود.

شاهد دیگری که خواست نام او محرمانه بماند گفت دوازده دستگیر شده است. اتهام او حمایت مالی از مجاهدین (بار نخست) و نوشتن شعارهای مجاهدین (بار دوم) بوده است. وی بار اول از ۱۳۶۵ (۱۹۸۲) تا ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) در

تهران (زندان های کمیته و اوین) به سر برده است. او اظهار داشت که در هر دو بار، شدیداً شکنجه شده است. او در بند ۴ اوین بوده است که زندانیان آن مرتب شکنجه می شدند. طبق اطلاعات او، از نظر شکنجه وضع بند ۷ زندان اوین از این هم بدتر بوده است. بدترین شکنجه هایی که علیه او اعمال شده است، چنین بوده است. او را به یک تخت فلزی بستند و آنقدر زدند که دیگر توانایی فریاد کشیدن را از دست داد و تقریباً بیهوش شد. او جزئیات ضرباتی را که به او زده اند، تشریح کرد و گفت که چگونه بدنش به تدریج بر اثر ضربات حس خود را از دست داده است. شلاق زدن به کف پای او، مرتب انجام می گرفته است. او همچنین گفت که مدت های طولانی در سلول انفرادی و با غذای کم به سر برده است...

شاهد دیگری که خواست نامش محرمانه بماند گفت که در ۱۳۶۴ (۱۹۸۶) در سنجق به اتهام هواداری از مجاهدین دستگیر و سپس به تهران منتقل شده است. او را در زندان های کمیته و اوین نگهداری کرده اند. وی گفت که ۹ ماه را در شرایط غیر انسانی به سر برده است و این شرایط را اینگونه توصیف کرد: سلول های ۱/۵ در ۲ متری با ۴ الی ۵ زندانی و سلول های ۳ در ۵ متری تا ۴۰ زندانی. چراغها همیشه روشن بود و ملاقات کم می دادند. به گفته این شاهد، حدود ۹۰ درصد زندانیانی که او دیده است، شکنجه شده اند یا مورد رفتار شبیه به شکنجه قرار گرفته اند. خود او مورد شکنجه با ضربات کابل قرار گرفته است. وقتی بیهوش می شد، آب سرد به صورتش می ریختند. یک روش معمول دیگر برای شکنجه این بود که به کف پای زندانیان شلاق بزنند و آنان را وادار به راه رفتن کنند. نوع دیگر شکنجه، پانسمان زخم ها و سپس کندن پانسمان بود. این شاهد همچنین گفت که محاکمه اش پنج دقیقه طول کشیده است، و پس از انقضای محکومیت، سه سال تحت نظر بوده است. علیه رژیم سپری شدن این سه سال، او هنوز هم باید ماهی یک بار خود را به کمیته انقلاب اسلامی معرفی کند. در خانواده او، سه نفر اعدام شده اند: دو برادر و پسر هم.

زن دیگری از اصفهان که خواست نامش فاش نشود، در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۲) هنگام شرکت در تظاهرات دستگیر شد. او چهار سال در این زندانها به سر برد.

تزل حصار، کرج، سمنان، قم، شاهرود، اصفهان. پس از دستگیری او به همراه ۲۷ زن و ۲۴ مرد، شش زن در سلول‌هایی زندانی شدند که برای یک نفر ساخته شده بود. در زندان تزل حصار، تنها یک بار در روز در راه برای رفتن به توالت باز می‌کردند. موی آنها رازده بودند و ۳۵ ضربه شلاق برای هر نفر، شکل معمول مجازات بود. همچنین آنها را به یک راهرو می‌بردند و در حالی که زندانیان به آنها لگد می‌زدند، وادارشان می‌کردند که بخزند. یک زن معلول بنام زهرگرگانی شدیداً مورد ضرب و شتم قرار گرفت. این شاهد همچنین از مادری خبر داد که به اتفاق نوزاد دو ماهه‌اش دستگیر شد. این کودک در زندان بزرگ شد.

زن دیگری از مشهد که خواست نامش فاش نشود، از پنج سال زندان در اوین سخن گفت. او در ابتدا به اتهام داشتن تماس با گروه‌های فسلطین به ۹ سال زندان محکوم شده بود، اما محکومیت او به پنج سال تقلیل یافت. وی گفت در طول زندان، ضربات شلاق به کف پا، شکنجه معمول بوده است.

شاهد دیگری که نمی‌خواست از او اسم برده شود گفت که در زندان اوین که در آن سالها به سر برده است، شکنجه شده است. شکنجه‌ها علیه او عبارت بوده‌اند از شلاق، آویزان شدن از سقف، دستبند زدن یا بیدار نگه داشتن به مدت طولانی. وی این موارد را در فرمی که یک بار در زندان توسط مدیریت زندان پخش شده، نوشته بود.

آقای توسلی، شهردار پیشین تهران و حضور رهبری نهضت آزادی، گفت که در ژوئن ۱۹۸۸ توسط گروهی از افراد مسلح که به خانه او ریختند دستگیر شد. این افراد همه متعلقات شخصی او را ضبط کردند که هنوز بسیاری از آنها برگردانده نشده است. وی به زندان توحید برده شد و در طول پنج ماه و نیم، از سوی مأموران وزارت اطلاعات مورد بازجویی قرار گرفت. آقای توسلی اظهار داشت برخلاف اصل ۳۲ قانون اساسی، موارد اتهام به او گفته نشد و وی، همانگونه که در همین اصل آمده است، ظرف ۲۴ ساعت تحویل دادگاه نگردید. بازجویان او می‌کوشیدند با استفاده از هر وسیله، از جمله ضرب و شتم، توهین و تهدید، او را وادار کنند اعتراف نماید به دشمنی اطلاعات داده است.

... پس از پنج ماه و نیم، او به

زندان اوین منتقل شد و سه ماه دیگر در آنجا به سربرد. بالاخره، او فرصتی از اتهامات را بدین شرح دریافت کرد: فعالیت علیه امنیت دولت، فعالیت برای سرنگونی دولت و کمک به دشمن، به‌عنوان دلیل برای این اتهامات، ملاقاتی که بازرگان نخست‌وزیر پیشین در سال ۱۹۷۹ با سفیر ایالات متحده و با موافقت آیت‌الله خمینی داشت، مطرح شده بود. آقای توسلی هشت ماه و نیم در سلول انفرادی به سر برد، با اینکه طبق قانون، مدت زندان انفرادی حداکثر چهار ماه است. شکایات او در این زمینه بی‌جواب ماند. پس از آزادی، به او دستور دادند که خود را به زندان اوین معرفی کند. در آنجا بار دیگر او مورد بدرفتاری و تهدید قرار گرفت.

آقای یزدی، وزیر خارجه نخستین دولت موقت پس از انقلاب، از مواردی نام برد که افراد پس از پایان محکومیت خود آزاد نشده‌اند؛ برخی از آنها مجدداً محاکمه شده‌اند، بعضی اعدام گردیده‌اند و تعداد دیگری هنوز در زندان به سر می‌برند. وی به طور خاص از خواهر زاده‌اش، حسن زدی نام برد که به جای برادرش، که فرار کرده است، دستگیر شد. او پس از سه سال زندان مورد محاکمه قرار گرفته به هفت سال دیگر زندان محکوم شد. سال گذشته به والدین او اطلاع دادند که پسرشان خودکشی کرده است. وقتی والدین او از اینکه جنازه پسرشان سیاه است اظهار تعجب کردند، روایت رسمی در مورد هلت مرگ او، به مسمومیت غذایی تغییر یافت. آقای یزدی و آقای بازرگان همچنین از موارد دیگری از زندانی کردن بستگان افراد تحت پیگرد نام بردند، از جمله از دکتر یحیی نظیری که در زندان اوین نگهداری می‌شود زیرا نتوانسته‌اند پسرش را که گریخته است، دستگیر کنند.

نماینده ویژه، با آقای بازرگان، نخست‌وزیر نخستین دولت موقت پس از انقلاب و رهبر نهضت آزادی ملاقات کرد. نهضت آزادی در سال ۱۹۶۱ به‌عنوان حزب تاسیس شد. آقای بازرگان اظهار داشت نهضت آزادی هلیرفم تضییقات گسترده علیه فعالیت آن، به حیات ادامه داده است. نشریات نهضت بطور فیرقانونی توقیف شده و تلاش برای ارجاع این امر به دادگاه، معقیم مانده است؛ طبق جواب شفاهی مقامات، پرونده مربوطه مغفوده است. دفاتر

نهضت در ژوئن ۱۹۸۸ تعطیل و چهار تن از اعضای رهبری آن دستگیر شدند، از جمله آقای توسلی، شهردار پیشین تهران که او نیز در این ملاقات حضور داشت. تلفن‌های جنبش و مکاتبات پستی آن با نقض آشکار تضمین‌های قانون اساسی، تحت کنترل است. علاوه بر این، اعضای نهضت اغلب مورد تهدید و ایذا قرار می‌گیرند.

نماینده ویژه، همچنین با اعضای "جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر" ملاقات کرد. آنها دشواری‌هایی را که در فعالیت‌های خود با آن مواجه‌اند، تشریح کردند. آنها گفتند جمعیت چهار سال پیش تاسیس شد و منشور آن که تنها حاوی اصول مورد پذیرش قانون اساسی است، برای تایید تسلیم وزارت کشور گردید. با این حال، جمعیت هرگز مورد شناسایی رسمی قرار نگرفت.

نماینده ویژه، در جریان دیدار از جمهوری اسلامی ایران صدها نامه و پیام کتبی دریافت کرد که اکثراً به زبان فارسی است و توسط ایرانیان مقیم داخل این کشور ارسال شده است. نماینده ویژه، کوشیده است اتهامات مندرج در نامه‌ها را بدین شرح طبقه‌بندی کند:

الف) تعداد زیادی نامه‌های یکسان از "گروهی از زندانیان سیاسی آزاد شده"، اتهامات مربوط به دستگیری خودسرانه و شکنجه را رد کرده اظهار می‌دارند زندانیان سابق، اکنون به زندگی هادی مانند شهروندان آزاد مشغولند و از همه "امکانات موجود اجتماعی" استفاده می‌کنند.

ب) در تعداد قابل توجهی از نامه‌ها، زندانیان سابق اظهار می‌دارند که دستگیر شده، اما هرگز مورد شکنجه قرار نگرفته‌اند.

ج) در گروه سومی از نامه‌ها، نویسندگان از اینکه امکان نیافتند به سر قرار خود در دفتر برنامه توسعه ملل متحد بیایند شکایت کرده و این را ناشی از ممانعت از ورود به دفتر ذکر کرده‌اند. بسیاری از نامه‌ها حاوی اتهاماتی از این قبیل است: تعدادی از زندانیان، قبل از سفر نماینده ویژه آزاد شده‌اند و به آنها دستور داده شده است که از شرایط زندان، تصویر خوشایندی ارائه دهند. گفته می‌شود آنها تحت مراقبت اکید به سر می‌برند و امکان دارد پس از ترک کشور از سوی

نماینده ویژه، به زندان برگردانده شوند.

نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌ها

این گزارش نهایی، به منزله تحول مهمی در اجرای مأموریت نماینده ویژه و قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر است؛ دیدار از جمهوری اسلامی ایران و بررسی وضعیت حقوق بشر در محل، برای نخستین بار پس از اعطای مأموریت در سال ۱۹۸۴، دولت از نماینده ویژه برای دیدار از جمهوری اسلامی ایران دعوت به عمل آورد.

امکان دادن فرصت به همه کسانی که مایل به ادای شهادت بودند، وجود نداشت، اما به اندازه کافی موارد شهادت جمع‌آوری شد تا هتاوینی را که برای طبقه‌بندی اطلاعات تعیین شده است، برکند؛ برای استماع سخنان همه افرادی که مایل به اظهار تجارشان بودند، تهدید سفر نه تنها برای چند روز، بلکه برای چند هفته ضروری می‌بود. برخی شاهدان نتوانستند به سر قرار خود بیایند. هلت این امر، از جمله این بود که جمعی، در برابر دفتر برنامه توسعه ملل متحد گردآمده و به معنای واقعی کلمه، با ایجاد بی‌نظمی مدخل دفتر را مسدود کرده بودند.

مقامات و مسئولینی که نماینده ویژه با آنها ملاقات کرد، در مورد مسائل کلی سخن گفتند. رئیس سخنان آنها چنین بود: جامعه بین‌المللی برای گروه‌های تروریست گوش‌شنوا دارد؛ اطلاعات ارائه شده در خارج، جعلی بوده و هست؛ ارگانهای سازمان ملل دو نوع معیار در مورد حقوق بشر به کار می‌بندند زیرا بدلائل سیاسی، توجه ویژه‌ای به برخی کشورها مبذول می‌شود، در حالی که سایر کشورها که مرتکب موارد خشن نقض حقوق بشر می‌شوند، تحت فشار افکار عمومی بین‌المللی قرار نمی‌گیرند.

نماینده ویژه، مشاهده کرد که در نتیجه دوره انقلابی ناآرام، جامعه ایران دچار شکاف عمیق شده است. یک عنصر این شکاف، مبارزه مسلحانه است که تروریسم، که گاه هواتب و خیمی دارد، بخشی از آن است. از همه سو و در میان همه طبقات اجتماعی، شکایات شنیده می‌شود، از جمله از جانب کسانی که مبارزه مسلحانه را محکوم می‌کنند و دیگران که نوع بقیه در صفحه ۴

گذر از تفکری به تفکر دیگر نقد جدی می طلبد

بهزاد پرتو

رفیق می گوید: "ما نمی توانیم برنامه ای از پایه دهیم که درباره مسایلی اظهار نظر کند که درباره همان مسایل هر عضو عقیده خود را داشته باشد. این فکر مسخره و سرکوبگرانه است که گفته شود با تصویب یک رشته نظرات در ارگانهای رهبری همه اعضایی که مخالف آن عقاید هستند از بیان و تبلیغ نظرات خود دست بردارند و فقط نظر مصوب را تبلیغ کنند."

رسیدن به چنین نگرشی بسیار مثبت است و حتما رفیق فرخ آگاه است که این فکر در حزب آهینی لنینی جایی ندارد.

این فکر قبلا از جانب بسیاری از رفقا در سازمان مطرح شده و از جانب دوستان به معنای "دورنامه مساویست با انشعاب" فهمیده می شد.

برای انسانی که از کهنه دست می شوید لاجرم باید به مردم و یاران خویش اعلام کند که در نظرات فوق سالها در نزد لنین و احزاب کمونیست بشکل "سرکوبگرانه و مسخره آمیزی" دنبال می شده است. امری که متأسفانه اعضا و هواداران این سازمان در نزد رفیق فرخ بقیه در صفحه ۹

نشریه کار ارگان کمیته مرکزی سازمان در شماره ۷۱ خود مصاحبه ای با رفیق فرخ نگهدار درج کرده است. رفیق فرخ در این مصاحبه به جنبه های مختلف فعالیت سازمان در هرصه های سیاسی، سازمانی و برنامه ای مختصر اشاره ای کرده است.

قطعا این مصاحبه سئوالات متعددی را در ذهن نیروهای جنبش دمکراتیک ایران بوجود می آورد بدین دلیل پرداختن به مصاحبه رفیق فرخ می تواند مفید واقع شود.

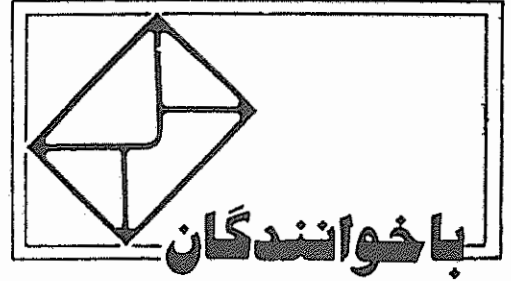
... گذار از تفکری به تفکر دیگر نقد جدی می طلبد، بدون نقد ریشه های انحرافات گذشته و خود را همخوان کردن با تحولات فرجامش مثل معروف است که می گوید: "خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو."

سازمان ما در گذشته با همین رهبری دارای نگرشها و اصولهای لنینیستی بوده است. برنامه و سیاست و مناسباتمان با آن اصولها تنظیم می شده است و رفیق فرخ بدون آنکه آنها را به نقد کشد وارد فاز جدیدی شده است. برای نمونه

دیگر برد. بدیهی است که "کاباره"، "سه گاه و ماهور و همایون نمی طلبد و حتی ترانه هایی را که منطبق بر زیروبم های موسیقی سنتی آنریده شده باشد نمی پذیرد. کاباره، موسیقی ویژه خود را می خواهد و بدون آن دیگر، "کاباره" نیست.

... حادثه انقلاب اسلامی، با همه ابعاد فاجعه بارش، جلوی سیل بیان کن موسیقی کاباره ای را سد کرد و این می توانست در دراز مدت به نفع رشد و بالندگی موسیقی سنتی تمام شود. ولی چنین نشد و یا دست کم آنگونه تأثیری را که گمان می رفت، به وجود نیاورد. از یکسو رژیم اسلامی به سبب ماهیت واپسگرایی خود موسیقی سنتی را به شیوه های صد سال پیش بازگردانید و آن را دست مایه ای

روض خوانی های سیاسی - مذهبی خود قرار داد. از سوی دیگر هنرمندان گریخته از میهن برخلاف آنچه انتظار می رفت، همچنان به "موسیقی کاباره" وفادار ماندند. این هنرمندان که گرایش به سوی کاباره را در ایران



باخوانندگان

جایگاه هایده در موسیقی و آواز ایران

گزیده هایی از آن را بازخوانی می کنیم:

... در همین آغاز بگوئیم که "هایده" صدائی بسیار درخشان داشت. صدائی شش دانگ "یا نزدیک به آن"، با زنگی گرم و برانگیزاننده و "آنی" متناسب با محتوای موسیقی سنتی ایران "هایده" و تنی چند از خوانندگان دیگری را که پیش و پس از او جلوه کردند، به مقیاس "قمر" سنجیدند و کاسبیکاران برنامه گزار، همه آنان را قمر ثانی، بلبل شرق و از اینگونه نامیدند، ولی در این میان، به گمان من دو تن از آنان، می توانستند، در آینده ای دورتر، به کمال مطلق برسند: هایده از نسل میانه و "هنگامه آخوان" از نسل جوان تر.

... "هایده" می توانست "قمر" دیگری باشد. صدای رسای صیقل زده را داشت. به همت "تجویدی" با فراز و نشیب موسیقی سنتی و شگردهای صوتی آن آشنا شده بود. تنها شاید "همت" قمر را می خواست تا از ورطه ابتذال در امان بماند. نمی توان صرفاً شریط پیش آمده از انقلاب را عامل دور شدن "هایده" از خط اصیل موسیقی سنتی به شمار آورد چرا که جدائی او از این "خط" پیش از انقلاب آغاز شده بود. این سخن "تجویدی" کاشف و پرورنده بسیاری از صداها و استعدادهای موسیقی ملی است که هر چه را ما می سازیم، "کاباره" ناپود می کند!

... "هایده" می توانست، قمر دیگری باشد، با همان ارزشهای صوتی و توانائی های فنی که داشت و همت و مقاومتی که "می بایست" می داشت!

در همان ایران پیش از انقلاب، و سوسه کاباره - و بهتر بگوئیم - و سوسه مال و مکتت افزون تر هایده را نیز چون بسیاری دیگر از خوانندگان و نوازندگان، به راهی

یکی از خوانندگان نشریه ما نامه ای با امضای "آوا" برایمان فرستاده است، که در بخش هایی از آن چنین می خوانیم:

"... من از شما که خوانندگان نشریه اکثریت سوال می کنم آیا شما هم این گونه واهمه دارید یا بدتر از آن از ترس آن که مبادا گروه های سیاسی دیگر موضوهی بیابند تا به شما انگ دیگری بچسباند در این مورد سکوت کرده اید؟ .. اگر دلیلی دارید که نمی بایست تسلیم بگوئید و از کنار این خبر همدان رد شده اید، خواهشمندم در "اکثریت" برای من خواننده نشریه تان توضیح دهید..."

دوست عزیز! از ما خواسته اید که توضیح دهیم چرا نشریه ما مرگ خانم هایده را، بهنگام، بازتاب نداده است.

خبر درگذشت هنرمند خوش صدا و سرشناس، خانم هایده، ما را نیز همانند شما و بسیاری دیگر از دوستداران موسیقی و آواز ایرانی متأثر کرد. و ضروری دانستیم که در صفحات نشریه این خبر و تأثر را بازتاب دهیم. کوشیدیم آن را با اظهار نظر در مورد جایگاه هنری هایده همراه سازیم.

قدر مسلم آن که ادای حق مطلب در مورد جایگاه هنری او از طریق نوشته ای میسر بود که بر ارزیابی کارشناسانه از کارنامه هنری و زندگی او مبتنی باشد. مادر صد تهیه چنین نوشته ای برآمدیم، بی نگرانی از آنچه که ممکن است "بیم انگ خوردن" یا "هواداری از مطرب" نام گیرد.

اما آنچه را که ما در اندیشه اش بودیم بر کاغذ آوریم، راستر و جامع تر در مقاله ای از آقای محمود خوشنام از صاحب نظران موسیقی ایران، یافتیم که در شماره ۲۹۵ هفته نامه کیهان (چاپ لندن) تحت عنوان "هایده می توانست قمر باشد"، نقل شده است.

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

قرّة العین؛

مبشر آزادی زن ایرانی در ظلمت استبداد



آقای معین الدین محرابی بنام "قرّة العین" شاعره آزادیخواه و ملی ایران، می‌گوئیم گوشه‌ای از زندگی این زن مبارز و پیشرو را بازتاب داده و شوق و توجهی در خور را برای مطالعه و شناخت بیشتر زندگی این شیرزن شوریده و مبارز، برانگیزیم. معین الدین محرابی در مقدمه کتاب "قرّة العین..."، نوشته است:

هشتم مارس، روز جهانی زن را به همه هموطنان، بویژه زنان هم‌میهن شادباش می‌گوئیم. با آرزوی رفع همه تضییقات و تحمیلات ارتجاعی علیه زنان و تامین برابری حقوق اجتماعی مردان و زنان، در این سالروز خجسته به معرفی و تجلیل شاعره متفکر، آزاده و مبارز تاریخ ایران، طاهره قرّة العین می‌پردازیم. با درج بخش‌هایی از کتاب تحقیقی

ما در این کتاب برآنیم تا به فرازهایی از زندگی و شخصیت قرّة العین، که متأسفانه حب و بغض‌های عقیدتی آنرا به تاریکی و ابهام خاصی کشانده‌اند، بپردازیم. و در خلال آن نیز جد و جهد های آزاد یخواهانه‌ی وی را که نقطه‌ی عطفی در مبارزات زنان میهنمان علیه نابرابری‌های میان زن و مرد بحساب می‌آید، گوشزد نمائیم...

قرّة العین، سمبل برجسته‌ای است از يك زن، که در طی حیات ۲۶ ساله‌ی خویش لحظه‌ای از مبارزه با اوهام و خرافات باز نماند. قرّة العین فریادی است برخاسته از دل زمان، فریادی از اعماق، از اعماق دردها و رنجهای زن ایرانی که هنوز هم بگوش میرسد. فریادی است راه جسته در تکامل تاریخ که مع الاسف، نام و آوازه‌اش گرفتار مورخین وابسته به دربارها و خان‌ها شده، که آنان نیز چهره‌اش را در حاله‌ای از ابهام نهاده، با زشت‌ترین عناوین همراه نموده‌اند. ولیکن اصلی است مسلم که شعور عمومی در مقابله با حقایق اجتماعی گمراه نخواهد ماند، و دیر یا زود به شناخت ذاتی آن پدیده پی خواهد برد...

قرّة العین در مسئله‌ی زنان و بخصوص حجاب، نظراتی داشت که دقیقاً با تمامی باورهای گذشته در تعارض کامل بود. وی پیش از آمدن به ایران، آراء و عقاید خویش را در خصوص حجاب زنان با نزد یکتترین پیرامونیان در میان گذاشته و آنان را مجاب نموده بود و بدین‌رو نیز در نزد آنان رعایت حجاب نمی‌نمود. ولیکن در نزد آنانی که هنوز تنیده‌هائی از باورهای گذشته داشتند حجاب را بدقت مراعات می‌نمود. این مسئله موجب آن گردید تا تنی چند از مقدسین که به باب‌ایمان آوردند، عکس‌العمل نشان دادند، شکوائیه‌ای علیه او تنظیم نمایند و در آن پاسخ باب را جویا شوند.

اگر چه پاسخ باب به یکی از بابیها است، ولیکن پاسخی است به تمامی بابیان. باب در طی نامه‌ی خویش وی را راستگو

و عالم ودانا و طاهره معرفی نمود. و بدین‌رو نیز پس از آن بابیان او را (طاهره) نامیدند...

در اجتماع بهدشت که ده روز و بنا بر اقوالی بییش از بیست روز بطول انجامید، مسائل و مباحث بسیاری مطرح گردید که در مجموع نقطه‌ی عطفی در تبلیغات و نوع نگرش بابیان، در بسیاری از مسائل اجتماعی بوده است.

قرّة العین در این اجتماع، پس از سخنرانی مهیجی، خرافات رایج را بباد حمله گرفته، از حق و حقوق زنان جامعه‌ی خویش دفاع، و محرومیت‌های آنان را متذکر، و شرکت دادن زنان را در جمیع مسائل اجتماعی توصیه مینماید و بالاخره بابیان را به اشتراك در اموال فرا میخواند...

عمر رضا کحاله نیز قسمتی از سخنرانی قرّة العین را که برگردان‌شده به عربی است آورده. وی در این سخنرانی تاکید و اصرار فراوانی به برداشتن حجاب و شرکت زنان در جمیع امور دارد و نیز نظرگاههای مترقی‌ای را در باب مسائل اجتماعی بیان میدارد.

قرّة العین پس از پایان این خطابه، برای اولین بار برقع از چهره برمیکرد، که موجب اعجاب و شکفت حاضران گردید، مباحث تندی را بدنبال می‌آورد. و چنانکه در برخی از کتب مذکور افتاده است، محمد علی بارفروشی از این عمل وی

ارگانه‌های دولتی و چه از راه تأیید بی‌چون و چرای سیاست دولت وقت. حزب فرمیست نه دارای خصوصیات حزب توده، بلکه حزبی است منتقد نه بله‌گویان حاکمان وقت.

پایان سخن: بحران سازمان از رجوع به آموزشهای کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم در نقد سیاست و خط مشی گذشته شروع شد. در طی این مدت بسیاری از نیروهای سازمان تشنه‌وار به مطالعه متون لنین پرداختند که بتوانند راه آینده خود را با آموزشها و تجربیات لنین حل نمایند. مطالعه آثار لنین همراه با نگاه به جهان در هم آمیخته شد، اما از مطالعه لنین چیزی جز "کژ راه" و استبداد "سوسیالیسم واقعا موجود" یافت نشد. تعقیب همراه با نقد اسالیب و روشها آغاز گردید و امروز می‌توان به جرات اعلام کرد که اکثریت نیروهای سازمان به راه دیگری سوی راه رهبران کلاسیک مارکسیسم می‌روند.

ما به سمتی می‌رویم که قبل از آنکه مارکسیسم باشیم، ایرانی باشیم، فرهنگ، زبان و ملت خود را بشناسیم و لازمه این گام فرود آمدن از برج عاج "گافدی" خود هستیم. این یک واقعیت تلخ است اما حقیقت دارد که در صدزبانی از نیروهای چپ ایران مجسمه سازمان ما، تاریخ ملت حویش را مطالعه نکرده‌اند اما آنها می‌توانند صدها ساعت پیرامون انقلاب روسیه و دیدگاههای لنین به بحث و جدل بپردازند. آیا این حقیقت برای "پیشاهنگان سیاسی" جامعه ایران فم انگیز نیست؟

نگاهی اجمالی به نشریات سازمانهای چپ ایرانی منجمله سازمان خود بیان داریم، جزء رجز و شعارهایی همانند آیه قرآن در بالای نشریه‌ها آیه‌هایی همانند "کارگران جهان متحد شوید" و "مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرگردگی امپریالیسم آمریکا" نشانگر چیست؟

مذهبی دیگر بنام مارکسیسم با شعارهای خاص جهانی خود، مذهبی مدرن تر از اسلام، اما مذهب، مذهب است.

برای ما آخرین ایستگاه شناخت همین مردمی است که هویت و زبانمان در آن تنیده شده است و شناخت از این مردم با سنجشی بنام مارکسیسم - لنینیسم بدست نمی‌آید. ما باید به همه پاسخ دهیم و از رفیق فرخ می‌پرسیم آخرین ایستگاهت کجاست؟

بقیه از صفحه ۷

ندیده‌اند. در آنجا که رفیق فرخ نگهدار در حال "پوست اندازی" است نمی‌توان به وی زیاد ایراد گرفت، زیرا که در این مرحله کهنه کشان کشان با خود به یدک می‌کشد. اما زمانی که این دوران سپری شود دیگر انتظارات بحق بالا می‌رود. روح حاکم بر مصاحبه حکایت از پایان این دوره دارد. او می‌گوید: "اگر منظور از انقلاب از نظر سیاسی استقرار دیکتاتوری یک حزب، یا یک فرد، و از نظر اقتصادی تمام وسایل تولید در دست دولت باشد، من با صراحت اعلام می‌کنم، نه، من یک چنین انقلابی ای نیستم."

در اینجا بنظر بسیاری که این مطلب را خوانده‌اند، رفیق وارد دوران جدیدی گشته است. اما چگونه؟ این گفته‌ها با تمامی آموزشهای م - ل پیرامون دولت تفاوت آشکار دارد. کجاست آن نقد که روحی دیگر در جان بدهد!

آیا واقعا دوران "پوست اندازی" برای رفیق فرخ سپری شده و از تکرات کهنه دست شسته است؟ نمی‌توان با قاطعیت بدین سؤال آری گفت، زیرا که رفیق فرخ هنوز طلاقت ویژه‌ای به نزدیکی با حزب توده دارد. در هنگام پاسخ بدین سؤال که آیا شما طرفدار انقلاب هستید یا فرم؟ او می‌گوید: "سالهای سال عده زیادی از چپها ما توده‌ایها را مهم می‌کردند که برنامه ما برای فرم است و برای انقلاب نیست و نقش رهبری آنرا هم برای طبقه کارگر در نظر نمی‌گیریم."

براستی رفیق از کدام زاویه به مقوله فرم نظر می‌انگند؟ از زاویه سنتی و رایج آن یا با نگرش امروز.

نقد سیاست‌های حزب توده و برخورد با حاکمان وقت، تاکنون از جانب بسیاری از محققین و سازمانهای سیاسی انجام گرفته است و پرداختن بدانها دوباره کاری است اما نکته‌ای باید متذکر شد که حزب توده به فرم اعتقادی نداشت، بلکه معتقد به سیاست لاک‌پشتی رفتن به سمت سوسیالیسم نوع روسی بود. در کجای دنیا دیده شده است که حزب فرمیستی تشکیلات نظامی دایر کند؟

در کجای دنیا حزب فرمیست تسخیر قدرت سیاسی به هر شکل ممکن در سرلوحه فعالیت خود قرار می‌دهد. چه از راه نفوذ در

(برقع از چهره افکندن) بخشم آمده، شمشیر از نیام برمیکشد و قصد جانش را میکند که قره‌العین نیز خشمکین، سوار بسر اسب شده، شمشیر از نیام برآورده، شعار گویان، ادعاهای خوبیش را تکرار میکند...

قره‌العین از دستگیری تا شهادت:

چنانکه پیشتر آورده شد، قره‌العین پس از وقایع بهشت و پراکنده شدن بابیان در سطح مازندران، با شنیدن خبر درگیریهای قلعه‌ی طبرسی که در حوالی بابل در جریان بود، جهت یاری رساندن به آنان از شهر نور عازم قلعه‌ی طبرسی میگردد که در میانه راه دستگیر شده، به تهران فرستاده میشود. دستگیری وی اواخر سال ۱۲۶۴ ه. ق بوده است...

سفیر روسیه در ایران، در ارتباط با قتل عام و کشتار بابیان و همچنین کشته شدن قره‌العین در گزارشی چنین آورده:

اینجانب قبلا نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمیتوان حل کرد. همانطوریکه انتظارش میرفت، نه کشتار مازندران، و نه قضیه زنجان هیچکدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری ننموده و اخیرا بمناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه شده، دولت کلیه افراد منتسب باین فرقه را تعقیب و زندانی مینماید [...]

مدت زمانی است که در تهران یک زن بابی تحت نظر رئیس نظمییه محبوس میباشد ولی گفته میشود که با وجود محدودیت‌هایی که برای او قائل بودند او با وسائلی موفق میشود همکیشان خود را دور خود جمع کند و بالاخره زن نامبرده را در باغی در حضور آژدان باشی خفه نمودند و چهار نفر دیگر از بابیها را از وسط شقه کردند. در بدن آنها شمعیهای روشن داخل نموده و در این حال آنها را در شهر میگردداند. این بدبختها در حالیکه به شاه ناسزا میگفتند اظهار شادمانی میکردند که باین ایهت و جلال جان میدهند."

گر بتو افتدم نظر، چهره به چهره رویه رو
شرح دهم غم ترا، نکته به نکته موبه مو
از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کوبه کوبه
می‌رود از فراق تو، خون دل از دو دیدم ام
د جلته به د جلته یم به یم، چشمه به چشمه جوبه جوبه
دور دهان تنگد تو، عارض عنبرین خطت
غنچه به غنچه گل به گل، لاله به لاله بوبه بوبه
ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خوبه خو
مهر ترا دل حزین، بافته بر قماش جان
رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پو به پو
در دل خویش (ظاهره) گشت و ندید جز ترا
صفحه به صفحه لا به لا، پرده به پرده توبه تو
فزلی از قره‌العین

نامه رفیق فرح نگهدار به رفیق بهزاد کریمی (محمد)

انديشه‌ها و برداشتها

در رابطه با مقاله "چرا باید به کنگره رفت؟"

نامه اول

رفیق محمد هزیز

به صلاح تو و دیگر رفقا دیدیم که بحثی را که تحت عنوان چرا باید به کنگره رفت در اکثریت باز کرده‌ای، از این طریق ادامه دهیم. این کار اگر فرض و فرضی درش نباشد به حل برخی مسائل ایجاد شده در فکر خوانندگان نشریه اکثریت ممکن است کمک کند.

من نظر خودم را در مورد کنگره و این سوالی که تو مطرح کرده‌ای در مقاله‌ای ۵۰ صفحه‌ای در اردیبهشت گذشته در بولتن کنگره نوشته‌ام. الان هم همان حرف‌ها را قبول دارم. در اینجا صرفاً نکاتی را که در فکر تو به نظرم مورد بحث میرسد طرح می‌کنم:

۱- تو مطلب را اینطور شروع کرده‌ای:

"تا چند ماه پیش در سازمان ما موضوع اصلی مورد بحث در رابطه با برگزاری کنگره این بود که چگونه و با کدام ضوابط و موازین باید به کنگره رفت. در جریان بحث حول این موضوع که مدتی قریب یک سال و نیم از حیات سازمان را تماماً در تسخیر خود گرفت، تضادها و اختلافات جدی و لاجرم انواع صف‌بندی‌ها شکل گرفت در یک ارزیابی کلی و صریح از روند طی شده باید گفت که در جریان این مبارزه درون سازمانی حاد تفکر سانترالیستی و بوروکراتیک که جایگاه آن عمدتاً در رهبری سازمان بوده است در برابر اندیشه دموکراتیک و قانونیت متکی بر اراده توده‌ها که قبل از همه و پیش از همه در فزاینده‌ای حق طلبانه توده‌های تشکیلاتی انعکاس داشت پیوسته و گام به گام عقب نشست. و اما نظر من درباره این "ارزیابی کلی و صریح"

راست این است که درباره "ضوابط و موازین کنگره" در "رهبری سازمان" از همان ابتدا همه می‌گفتند در تعیین نمایندگان کنگره رده‌های سازمانی منافی قرار گیرد و برای اعضاء و هواداران که در خارج کشور فعالیت و سابق داشته‌اند سهمیه انتخابات در نظر گرفته شود. ما هم همین نظر را داشتیم منتها در اینکه سهم یا درصد نمایندگان تشکیلات داخل و سهمیه نمایندگان انتخابی خارج می‌گفت سهمیه انتخاباتی خارج را زیاد کنیم، دیگری می‌گفت سهم داخل به خارج را زیاد کنیم.

پیشنهاد اول به نظر من غیر منطقی و پیشنهاد دوم غیر واقعی بود. در پلنوم شهریور ۶۷ مدافعان پیشنهادهای مختلف کمی از حرف خود کوتاه آمدند و مساله با توافق حل شد.

در کلام تو بهتر بود همان مسله مشخص که یکسال و نیم ما اهداب داد و کنگره را به تعویق انداخت مطرح و درباره اش تفاوت می‌شد. جمع بندی تو این حالت را در آدم بوجود می‌آورد که بیشتر برای جلب مشتری است تا دست‌یابی مشترک به حقیقت.

اما "ارزیابی کلی و صریح" من از بحث‌ها و اختلاف نظرهای یکساله و نیمه: مطلقاً بر این نظر هستم نتیجه این یکسال و نیم بحث فرساینده یک ضربه مهلک به دموکراتیسم واقعی در تشکیلات بوده است، تو حتی خودت را هم نمی‌توانی قانع کنی که اثر در

سازمان ما در یکسال و نیم پیش کنگره با همان ضوابط شهریور ۶۷ تشکیل میشد، درجه دموکراتیسم در آن کنگره کمتر از کنگره‌های است که الان، (یکسال و نیم پس از آن) تشکیل می‌شود. مطمئن باش که اگر امروز نیز کنگره را تشکیل ندهیم یکسال و نیم بعد، قطع نظر از اینکه به قول تو یا من، تفکر بوروکراتیک چقدر عقب بنشیند یا نشیند ما قطعاً خواهیم توانست کنگره‌ای به وسعت و پایه تشکیلاتی فعلی تشکیل دهیم. مگر اینکه شرایط سیاسی تغییر جدی کند که آن موضوع جداگانه‌ایست.

ما با این یکسال و نیم بحث ضرات بزرگ به سازمان و کنگره زده‌ایم. اولاً بسیاری را چنان فرسوده و خسته کرده‌ایم که اصلاً دیگر حال شرکت در کنگره را ندارند. ثانیاً امکانات و فرصت‌های مناسب را چنان از دست داده‌ایم که خود مساله جمع کردن نمایندگان به یک مساله بسیار بفرنج تبدیل شده و معلوم نیست کی این مساله مجدداً قابل حل باشد. ثالثاً به نقش و سهم داخل چنان آسیب زده‌ایم که این احتمال بسیار قوی است که آنها هیچ نقشی نتوانند ایفا کنند و ما اینجا فقط برای خودمان کنگره بگذاریم و توده عظیم نیروهای سازمان کوچکترین ارتباطی بین خود و این کنگره احساس نکنند و ... بنا بر این التماس شبهه محض است هرگاه صحنه اینطور آرایش شود که گویا حاصل یکسال و نیم بحث و جدل ما این بوده که حالا انشاالله کنگره‌ای برگزار می‌کنیم که خیلی از آن کنگره یکسال و نیم قبل "دموکراتیک‌تر" است. این یک دروغ و خود قریبی محض است.

اگر ما همان زمان کنگره راهبر فم هر ایرادی در ضوابط آن برگزار کرده بودیم امروز در آستانه دومین کنگره بودیم که می‌توانست "دموکراتیک‌تر" سازمان باشد.

ما در جلسه آذرماه با توافق تصمیم گرفتیم علیه فم هر مخالفتی که در تشکیلات خارج نسبت به برگزاری انتخابات پدید آید تلاش ما این باشد که انتخابات به هیچ چیز دیگر مشروط نشود و در اولین فرصت برگزار شود. شنیدیم که مصوبات ما درباره ترتیب انجام انتخابات در جلسه مشترک کمیته خارج و مسئولین کشورها مورد بحث قرار گرفته و نظر ما، که گفته بود "پرداخت حق عضویت و به نوبه‌ی شرکت داشتن در فعالیت بسود سازمان" شرط شرکت در انتخابات باشد را فکری ده‌اند.

برخورد صحیح با این برخورد فلتطدر وضع فعلی چیست؟ صحیح آن است که ما، بگوید فغانظر شما فلتط است اما حتی یک روز را هم تلف نکنید انتخابات را فوراً برگزار کنید، هر طور که صلاح می‌دانید.

میدانی چرا؟ چونکه همانطور که خودت هم بدانی نوشته‌ای ما در وضعیت فراز داریم که هر روز تاخیر و کش داده شدن بحث‌ها موجب می‌شود نیروی کمتری امید به موفقیت را زنده نگاهدارد.

کنگره‌ای که یکسال دیگر برگزار شود مسلماً از کنگره‌ای که امروز برگزار می‌شود فزیر دموکراتیک‌تر خواهد بود. چنین کنگره‌ای اراده واقعی دهها هزار فعال فدائی را بسیار کمتر از امروز انعکاس خواهد داد.

۲- هدف اصلی نوشته تو آنست که برخی رفقا که امیدشان در نیمه راه تشکیل کنگره مبدل به یاس شده را دوباره امیدوار کنی که در تشکیل کنگره سازمان سهم گیرند و کناره جویی نکنند. این هدف مقدس است و باید نیروی آن بود. منتها تو در تحلیل مثل کناره جویی و انفعال فقط از دو عامل نام برده‌ای "کهنگی‌ها و رسوبات آن" "بحران هویت" و گسترش ناباوری به آینده چه؟

من فکر می‌کنم این جمع بندی حداقل ناقص است. "بحران هدف" گسترش ناباوری به آینده چه؟ بسیار جدی است، اما قطعاً نباید به تبلیغات درباره مرگ محتوم چه‌ها و به پایان رسیدن و شکست خوردن و از بین رفتن چه در جامعه ما و در سطح جهان باور کرد. چه راست‌ها بخواهند چه نخواهند در جامعه ما و در جامعه بین‌المللی، چه‌ها آلت راتیو وضع

موجود و یک نیروی جدی اجتماعی خواهند بود. چه دوره یک پوست اندازی ایدئولوژیک را پشت سر می‌گذارد. باید پذیرفت که این پوست اندازی او را نه تضعیف که تقویت خواهد کرد. من دلیلی نمی‌بینم که نوسازی قطعا همان ویران سازی و شکست تلقی شود.

در هر حال این حرف تو صحیح است که مسائل ایدئولوژیک مطرح شده در میان کمونیست‌ها و بویژه تجارب تلخ و شکست‌های رژیم‌های حاکم در اروپای شرقی ضربات مهلک بر روحیه نه تنها رفقای ما بلکه تمام چه‌ها وارد ساخته است.

اما به این عامل باید پارامتر شرایط سیاسی را اضافه کرد. نیروی فعال و جدی سازمان ما و جنبش دموکراتیک بطور کلی در سال ۵۷ و ۵۸ با سال‌های ۵۹ تا ۶۲ قابل مقایسه نبود. همانگونه که این نیرو با سال‌های ۶۷ و ۶۸ قابل مقایسه نیست. موفقیت رژیم در سرکوب جنبش دموکراتیک و دور شدن لحظه سرنگونی یا بازگشت به دموکراسی در ذهن فعالین سیاسی نیروی یاس نسبت به اهداف مشخص مبارزه را تقویت می‌کند.

میزان افراد فعال سیاسی در سال ۵۷ یا سال ۵۹ یا با سال ۶۰ قابل مقایسه نیست. در روحیه فعالین سیاسی شرایط سیاسی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. نباید انتظار داشت هزاران کادر حرفه‌ای که در آن سال‌ها زندگی خود را تابع وظایف سیاسی می‌کردند امروز در خارج کشور نیز همانگونه برخورد کنند. شرایطی که

دموکراسی روبه گسترش است و جنبش حالت تعرضی بخود گرفته است با شرایطی که اختناق حاکم شده فعالیت مبارزان سیاسی حرفه‌ای به رکود کشیده می‌شود، قابل مقایسه نیست. ما در این باره در جلسه اخیر ما، مفصلاً بحث کردیم و نتایج آن هم در گزارش جلسه انتشار یافت. من از این نظر روی این موضوع تاکید می‌کنم که

اولاً کسانی که دیروز در پاسخ به ندای شرایط سیاسی فعال حرفه‌ای بودند و امروز نیز در انطباق با شرایط تازه برای موفقیت در شغل یا تحصیل اهمیت بیشتر قائلند را رودروی جنبش قرار ندهیم، ثانیاً به این دلیل که خیال نکنیم اگر تصمیمات کسانی که مسئولیت می‌پذیرند چنین و چنان بود و یا "بحران هویت"، چه را آسوده می‌گذاشت، دیگر با پدیده انفعال

مواجه نبودیم. درست برعکس، محکوم کردن مسئولین تشکیلات به گناهان ناکرده در وضع حاضر انفعال و سرخوردگی در روحیه فرار از مسئولیت‌پذیری را بشدت تشدید خواهد کرد. فکر نکن که میان اکثر فعالین جنبش امروز بر سر پذیرفتن مسئولیت و کار بیشتر رقابت است. کسی که امروز مسئولیت می‌پذیرد خود شایان بزرگترین تقدیرهاست. در

شرایطی که واقعا معدودی از نیروی دیروزین امروز بسختی حاضر است بار مسئولیت قبول کند اگر ما بیائیم مسئولیت کناره‌جویی دیگران را برعهده کسانی بیاندازیم که امروز تن بکار می‌دهند این برخورد نه تنها شدت ناعادلانه است بلکه مشخصا به کناره‌جویی‌های باز هم بیشتر منجر خواهد شد. در این هیچ تردید نباید کرد.

۳- وقتی مقاله‌ات را خواندم یک فکر تازه تو بیش از همه مرا تحت تاثیر قرار داد. تو برای ترفیع رفقای که "سحروردیاس‌گرفتار آمده‌اند" می‌گوئی:

"چه کسی می‌تواند من نوهی را ملزم بکند که در کنگره باید از هر اکثریتی تبعیت کنم؟ من مختارانه به کنگره می‌روم، در اختیار کامل نظر می‌دهم و در پایان نیز متناسب با دست آوردها یا اگر بدبینانه نگاه کنم با "دست پخت" کنگره تصمیم مقتضی را می‌گیرم"

به نظر من این فکر در تو تازه است امانو نیست. تو بجای اینکه در وفاداری به دموکراسی، پیگیر باشی و بر همان مواضع چند ماه پیش خود استوار بایستی برای جلب رفقا به کنگره - که نیت خیری است - حاضر شده‌ای از مواضع دموکراتیک عقب نشینی کنی. این عقب نشینی راستش را بگویم - برایم واقعا تعجب آور بود.

تو خوب میدانی که "من نوهی" مثل "تو نوهی" (البته تا قبل از این مقاله) هر دو همواره تاکید کرده‌ایم که به کنگره خواهیم رفت و چه کنگره بروفت مراد ما باشد یا نباشد تصمیماتش را تصمیمات سازمان و محترم و قانونی می‌شناسیم و "مختارانه و در اختیار کامل" آنها را اجرا می‌کنیم. تو تا امروز هرگز این فکر را ترویج نمی‌کردی که به کنگره می‌روم. اما بعدا تصمیم بیرونی‌کنم یا نکنم.

قبول کن که این فکر هنوز با دموکراسی تمام پیوندهایی ضرور را برقرار نکرده است، یک وجه دموکراسی مراجعه به آرا عموم و تأمین حق رای است. وجد دیگر محترم شمردن نتایج رای‌گیری است و در برهان تازه تو این وجه دوم زیر سوال است. این فکر تازه همان فکری است که می‌گوید: باشد، مادر انتخابات آزاد و همومی شرکت می‌کنیم اما در این مورد که بعدا در مجلس بنشینیم بعدا

تصمیم می‌گیریم. این فکر ادامه همان فکری است که می‌گوید شعار اتحاد را فعلا مطرح می‌کنیم اما در این مورد که واقعا اتحاد را بپذیریم، بعدا بسته به اینکه رهبری در دست که باشد "مختارانه و در اختیار کامل" تصمیم خواهیم گرفت. قبول کن که ما باید مشوق این باشیم که به کنگره برویم نه برای اینکه "متمدنانه‌تر انشعاب کنیم". بلکه برای اینکه آنقدر متدین هستیم که اراده واقعی اکثریت را اراده سازمان بشناسیم قطع نظر از اینکه من نوهی هم جزو آن اکثریت باشم یا نباشم.

واقعیت این است که برخی رفقای خوب ما امروز به این نتیجه رسیده‌اند یا فردا در کنگره به این نتیجه خواهند رسید که سخن دانی و خوش خوانی نمی‌ورزند در شیراز.

بیا حفظ‌کده تا خود را به ملک دیگر اندازیم.

اما قبول کن که ما باید هم امروز و هم در کنگره فقط بر این واقعیت بایستیم و پافشاری کنیم که ممکن است ما از هم جدا شویم اما مطمئن باشیم که اگر چپ و مبارز بمانیم، جدائی‌ها مان نه دورتر از "کنار آب رکن آباد" تا گلکشت مصلی را است.

قبول کن که ما از این همه یاران صاحب کمال که در نامه‌ات مخاطب‌اند، می‌توانیم و باید برای یکدیگر فیض روح قدسی طلب کنیم و بی‌تردید در نیاز به بودن در کنار یکدیگر حتی به اشاره.

و بالاخره قبول کن که این برخورد تو احتمالا ممکن است در ذهن رفقای که درباره آمدن به کنگره تردید دارند تاثیرات نامطلوب بجای بگذارد. ممکن است آنها دچار این تلقی شوند که تو می‌گوئی:

رفقا! اگر هم می‌خواهید بروید، لااقل تا کنگره بمانید "دموکراسی را بی‌یاور نگذارید". رای شما می‌تواند در کنگره در سرنوشت "دموکراسی در سازمان موثر باشد. بعد از کنگره اگر خواستید بروید، بروید." من مطمئنم که این برخورد بر مخاطبین تو تاثیر مثبت نخواهد داشت.

۴- تو در مقاله‌ات مکرر تاکید می‌کنی: "ضروری است که هر فرد صاحب‌نظر در هر رده تشکیلات هر چه سریعتر دیدگاه‌های خود را در زمینه‌های نظری، برنامه‌ای، سیاسی و موازین حیاتی سازمان در اختیار نیروهای سازمان و جنبش قرار دهد" تو در چندین

جای دیگر همین حرف را تکرار کرده‌ای. وقتی اینها را خواندم به این سوال رسیدم که آیا بهتر نیست ما بجای مکرر در مکرر گفتن اینکه باید در زمینه‌های نظری، برنامه‌ای، سیاسی و موازین حیات سازمانی "نظر داد و بحث کرد، خود آستین بالا زیم و نظر بدهیم؟ آیا بهتر نیست بجای سیاه کردن کافز با جر و بحث‌هایی که هم‌رسان کمتر از ماه است هم خود و دیگران را کمتر تلف کنیم. متاسفانه در تمام ۲/۵ صفحه مقاله تو حتی یک کلمه هم درباره مسائل نظری - برنامه‌ای - سیاسی و موازین حزبی دیدگاه و تحلیل و بحث مطرح نشده است.

امروز دیگر خیلی دیر است که ما فقط درباره مسائل متدیک و یا درباره اینکه درباره کدام مساله باید بحث کرد با هم بحث کنیم. باید به خود موضوع بپردازیم. انتظارم این بود که تو درباره مسائلی که در مصاحبه رفیق امیر، مباحثه هلنی ۴ رفیق یا مصاحبه من در نشریه کار، بویژه در زمینه مسائل برنامه‌ای و هویتی مطرح شده، حرف می‌زدی.

در مورد طرح انتقادات از برخوردها و اقدامات مشخص این رفیق یا آن رفیق فکر می‌کنم اخلاقی‌تر و مسئولانه‌تر آنست که رودرو طرح شوند تا حتما یک‌طرفه و بویژه غیر موثقی نباشد.

امیدوارم بحث ما حول مسائل نظری، برنامه‌ای، سیاسی و مسائل حیات حزبی متمرکز شود و حتما ادامه یابد.

باسلام و درودهای گرم

فرخ
چهارشنبه ۱۹ اسفند ۶۸

نامه دوم

رفیق محمد هزیز

دیشب (۱۹ اسفند) آنچه که تو در ۲۷ بهمن برای اکثریت نوشته بودی در نشریه خواندم. همانوقت فکر کردم که با شناختی که از تو دارم حتما وقتی تمام مطالب را بدانی، متأسف خواهی شد که چرا اینقدر مجولانه تصمیم گرفته‌ای و چرا هلیرقم اینکه می‌توانستی به من دسترسی داشته باشی، لااقل برای کنترل صحت حدسیات با من تماس‌گرفتی یا بی‌پایام گذاشتی که من با تو تماس بگیرم. فکر می‌کنم اگر این کار می‌شد، صفحات روزنامه اکثریت کمتر صرف مطالبی می‌شد که نه به رابطه من و

تو (و نه به رابطه ما و مردم) مربوط می‌شود.

اما تذکراتی که داشتم:

۱- تو می‌دانی که در جلسات آذرماه هیات اجرایی من و رفیق کیومرث تلاش بسیار و حتی اصرار و التماس کردیم که با توجه به حساسیت اوضاع و مسئولیتی که ما اعضای هیات اجرایی برعهده داریم، نقل و انتقالات را طوری سازمان دهیم که امکان حفظ یک هسته متمرکز حداقل و صاحب اختیاراتی که بتواند درباره مسائل جاری تصمیم بگیرد از بین نرود. ما به هیچ وجه صلاح و ضرور نمی‌دانستیم که هم تو هم دیگر رفقا وضعیتی برای خود بوجود آورند که امکان تشکیل جلسه و ادامه کاری هیات اجرایی برای چند ماه از بین برود. وقتی امکان تصمیم‌گیری در هیات اجرایی را ما خودمان (و هلیرقم تذکرات) و اصرارها از بین می‌بریم. این غیرمنطقی و غیرمنصفانه است که دیگران را به این اتهام متهم کنیم که در فیات اجرایی تصمیم نمی‌گیرند. تضاد قطعی من این است که اگر نقل و انتقالات با برنامه و حساب شده طوری انجام می‌شد که در کار هیات اجرایی و تغه ایجاد نشود حتما ما موفق می‌شویم در فضایی رفیقانه مشکلی را که تو، به خطا، درباره مساله "فراخوان مشترک" داشتی حل کنیم.

۲- حدسیات تو درباره ملاقات با رهبری حزب و فراخوان مشترک مرا بیاد فلانی انداخت که گفت حسن و حسین هر سه دختران معاویه‌اند زیرا:

اولا - مضمون دیدار اخیر با رفقای رهبری حزب صرفا بحث پیرامون آینده‌ای بود که برای سازمان قابل پیش‌بینی است و تنها فایده مهم آن نیز این بود که روشن می‌شود که لااقل از پلنوم مهر ۶۸ به بعد (و به نظر من حتی قبل‌تر از آن) گزارشات مبنی بر احتمال وقوع انشعاب در سازمان با روندهای واقعی نمی‌خواند. و تو خوب می‌فهمی که اگر ما انسانهای مسئولی باشیم روشن شدن این موضوع برای گرایش‌ها و محاسبات مختلف در حزب و جنبش دارای اهمیت و حساسیت است. در این ملاقات نه فضا و مناسبیتی وجود داشت که درباره موضع‌گیری مشترک سیاسی حتی یک کلمه هم صحبت شود.

ثانیا: تصمیم به دادن فراخوان مشترک در رادیوی زحمتکشان و بقیه در صفحه ۱۴

ساندینیست‌ها،

شکست دریای صندوق‌های رای

سهراب مشیری

نظرسنجی‌ها اکثر می‌گفتند که به اف‌اس‌ال‌ان، رای خواهند داد، از فرصت رای‌گیری مخفی استفاده کردند و با برگه رای، پایان حکومت رهبران انقلاب را رقم زدند. مردم نیکارگوئه، از ده سال جنگ و محاصره اقتصادی که برای آنها به معنی تنزل فاحش سطح زندگی بوده است، خسته شده‌اند. اکثریت آنها در انتخابات ۲۵ فوریه نشان دادند که رویای یک زندگی سعادت‌مند بدون زانو زدن در برابر واشنگتن، دیگر قادر نیست آنان را به تحمل بار سنگین دشواری‌های اقتصادی وادارد.

با یک محاسبه صرفاً اقتصادی، به نظر می‌رسد سودی که از تحول اخیر در نیکارگوئه های ایالات متحده می‌شود، کمتر از مخارجی باشد که دولت‌های ریگان و بوش ظرف ده سال صرف در هم شکستن انقلاب ساندینیستی کرده‌اند. بودجه‌ای که آمریکا در این مدت به حمایت از کنتررا و سپس اونو اختصاص داده است، سر به صدها میلیون دلار می‌زند. با توجه به اینکه ساندینیست‌ها در صورت ادامه حکومت خود و تغییر مشی واشنگتن، کاملاً آماده پذیرش مناسبات نزدیک اقتصادی با ایالات متحده بودند، اجرای برنامه اقتصادی اونو چنان تفاوتی در سود انحصارات آمریکایی بدنبال نخواهد داشت که بتواند به تنهایی، انگیزه‌ای برای آن همه سرمایه‌گذاری برای به زیر کشیدن اف‌اس‌ال‌ان، باشد. برای سیاست آمریکا در قبال نیکارگوئه طی ده سال اخیر، باید بیشتر، انگیزه‌های سیاسی و استراتژیک جستجو کرد.

انقلاب نیکارگوئه، چه بود که ایالات متحده برای به شکست کشاندن آن، تا این حد از خود سرسختی و آشتی‌ناپذیری نشان داد؟ مگر نیکارگوئه با کوبا چه تفاوتی دارد؟

کوبا یک جزیره است، نه تنجابه لحاظ جغرافیایی. رهبری انقلاب کوبا در برابر تهاجم سی سال پیش یانکی‌ها، خیلی زود به حمایت همه‌جانبه کشورهای سوسیالیستی متوسل و از آن بهره‌مند شد. فیدل کاسترو دریافت برای آنکه این پشتیبانی، هر چه موثرتر واقع شود، در مقابل کشورش راهی جز

واشنگتن، بدانچه با ده سال جنگ کسب نکرده بود، دست یافت. ساندینیست‌ها باید یازده سال پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۷۹، قدرت سیاسی را به دیگران واگذار کنند. اکثریت مردم نیکارگوئه، شعار انتخاباتی اورتگا و هم‌زمانش را که می‌گفتند "همه چیز بهتر خواهد شد"، باور نکردند و به ائتلافی رای دادند که از ایالات متحده میلیونها دلار کمک انتخاباتی دریافت کرده است، یعنی از کشوری که با تمهیل جنگ و محاصره اقتصادی، نقش تعیین کننده را در ایجاد بحران کنونی در نیکارگوئه ایفا نمود.

حمایت بیدریغ دولت آمریکا از خانم ویولتا چامورو و "اتحاد ملی اپوزیسیون" (اونو)، چیزی نبود که از چشم مردم نیکارگوئه پنهان مانده باشد. مقامات دولت بوش بارها رسماً و علناً پشتیبانی خود را از ائتلاف مخالفان و نامزد ریاست جمهوری آنها اعلام کرده بودند. اپوزیسیون نیکارگوئه هم اصراری در پنهان کردن روابط نزدیک خود با واشنگتن و نیز ضد انقلابیون مسلح، از خود نشان نمی‌داد. گرفتن کمک‌های هنگفت از ایالات متحده، از سوی اونو اینگونه توجیه می‌شد که ساندینیست‌ها، امکانات دولتی را برای تبلیغات در اختیار دارند و کمک‌های خارجی، صرفاً جبرانی برای این نابرابری است. حتی آندسته از رهبران کنتررا که تا همین چندی پیش، مسلحانه علیه دولت ماناگوا می‌جنگیدند و سپس به کارزار انتخاباتی اونو پیوستند، علناً به عنوان چهره‌های مشهور ائتلاف اپوزیسیون، شناخته شده بودند.

اما این همه باعث نشد که مردم، به ندای صادقانه "جبهه رهایی بخش ملی ساندینیست" (اف‌اس‌ال‌ان)، برای ادامه پایداری در برابر تهاجم همه‌جانبه ایالات متحده، پاسخ مثبت دهند. تاثیر بحران شدید اقتصادی برای مردم، نیرومندتر از انگیزه‌ها، روحیات و استقلال‌طلبانه، آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه آنها از کار درآمد، مردمی که با گذشت نزدیک به یازده سال از سرنگونی سوموزا، آزادی بدست آمده را هنوز باور نداشتند و از همین رو، در

تبدیل شدن به جزئی از سیستم بین‌المللی سوسیالیسم وجود ندارد. کوبا، از سوسیالیسم هم کمک‌های آن را گرفت و هم رکود آن را، در جزیره آزادی، بدنبال و همراه با دستاوردهای انقلاب نظیر برقراری رفاه نسبی برای اکثریت جامعه و باسواد کردن مردم، در ماهیت امر همان نظام فرماندهی برقرار شد که امروز در اروپای شرقی شکست تمام هیار آن را به چشم می‌بینیم. در آمریکای لاتین، کوبا جذابیت خود را به عنوان یک الگورفته‌رفته از دست داده است.

اما آمریکای لاتین، اروپا نیست. هیچ چشم‌اندازی وجود ندارد که کشورهای سرمایه‌داری آمریکای لاتین و به ویژه آمریکای مرکزی، بتوانند در تقسیم کار اقتصادی بین‌المللی، به موقعیت بهتری دست یابند. (این همان که در صورت قلبه سرمایه‌داری در اروپای شرقی، برای این کشورها هم افق درخشانی دیده نمی‌شود). بدمی‌های کشورهای آمریکای مرکزی بلاوقته رو به افزایش است. کشورهای صنعتی سرمایه‌داری برای این کشورهای کوچک همچنان نقش تامین کننده مواد خام ارزان و نیروی کار ارزان را در نظر گرفته‌اند. برای آنکه سوپرمارکت‌های آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن همچنان محلو از قوه‌فشار و موز باشد، برای آنکه ساختار اقتصادی عقب مانده در آمریکای مرکزی همچنان از شکل‌گیری ائتشار اجتماعی مدرن و متکی به نیروی خود، مانع کند، این کشورها باید به راه فلاکت‌آوری که طی دهها سال پشت سر گذاشته‌اند، ادامه دهند.

مدلی نظیر کره جنوبی، برای این کشورها سرابی بیش نیست. آنها برای پیشرفت سریع در مسیر سرمایه‌داری، از امکانات انسانی، زیر ساخت و سرمایه اولیه بی‌بهره‌اند و از کشورهای صنعتی و به ویژه آمریکای نیز نمی‌توانند بدین منظور کمکی انتظار داشته باشند. آمریکا حاضر نیست در "حیاط خلوت" خود شاهد شکل‌گیری یک قدرت اقتصادی رقیب باشد.

بیهوده نیست که در آمریکای لاتین، جنبش‌های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه به سرهت رنگ سوسیالیستی به خود گرفته‌اند. در این منطقه، برای اینکه ملتی بتواند روی پای خود بایستد، سیاست کشورش را خود تعیین کند و دسترنج کارش را در خانه خود به مصرف یک زندگی بهتر برساند، چاره‌ای جز گسستن از نقشی که

سرمایه‌داری، این کشورها را به ایفای آن محکوم میکند، وجود ندارد. آزادی سرمایه در این کشورها به معنای ادامه اقتصاد تک محصولی و ریختن سود ناچیز اقتصاد ملی به کام بانکهای بین‌المللی است که این دولت‌ها دهها میلیارد دلار به آن‌ها مقروضند. انقلاب نیکارگوئه، تلاشی برای گسستن از این دور تسلسل خفقان آور بود، تلاشی که از مرحله کسب استقلال سیاسی، تغییر مناسبات مالکیت و پاره‌ای اقدامات رفاهی و اجتماعی در نخستین سالها، فراتر نرفت. اما همین، بیش از حد تحمل امپریالیسم آمریکا است. اگر جنگ و محاصره اقتصادی، نیکارگوئه را به زانو در نمی‌آورد، این کشور می‌توانست به الگویی "خطرناک" برای سایرین تبدیل شود؛ به ویژه از این رو که رهبران اف‌اس‌ال‌ان، اعلام و ثابت کرده بودند که نمی‌خواهند اشتباهات دوستان کوبایی خود را تکرار کنند. پس از انقلاب، پلورالیسم سیاسی تقریباً به طور پیوسته در نیکارگوئه برقرار بوده است. دولت اورتگا به ویژه در سالهای اخیر، برای سرمایه‌گذاری و رشد بخش خصوصی اقتصاد، امکانات قانونی را فراهم کرده است. این کشور، میدان آزمایشی بود که سابقه نداشته است: شکل‌گیری سوسیالیسم دمکراتیک در کشوری عقب مانده، امپریالیسم، که ثبات سیاسی خود را مدیون تقسیم کار نابرابر اقتصادی در مقیاس جهانی است، نمی‌تواند موفقیت چنین آزمایشی را تحمل کند، به خصوص اگر صحنه آن، آمریکای مرکزی باشد.

اما امکانات ایالات متحده برای مداخله، نامحدود نبود و نیست. هر چند امروز مقامات آمریکایی، سرمست از پیروزی، نیکارگوئه را نشان می‌دهند و می‌گویند این همان چیزی بود که ده سال بدنبالش بودیم، اما این فریادهای گوشخراش نمی‌تواند سائر این واقعیت باشد که هدف دولت ریگان سالها این بود که باند‌های کنتررا، دولت ماناگوا را از طریق نظامی به زانو در آورند و پس از پیروزی آنها، دیگر اثری از انقلاب در پایتخت نیکارگوئه نماند، همان گونه که در گرانادا چنین شد. آمریکا می‌خواست و نتوانست. این، واقعیتی است که موفقیت اخیر واشنگتن نباید آن را از یاد برد. پیروزی اپوزیسیون در انتخابات نیکارگوئه، تارو پس از

انتخابات نیز برای دولت بوش
محمول نمی نمود. بیهوده نبود که
برخی مقامات دولت بوش پیش از
انتخابات، سخن از امکان "تقلب"^{۱۱}
ساندینیست ها را به میان آورده
بودند تا از قبل، ادامه مداخله
واشنگتن را توجیه کنند.
کنترال و حامیان آمریکایی آن به
لحاظ نظامی شکست خوردند، اما
تردیدی وجود نداشت که در
صورت پیروزی ساندینیست ها در
انتخابات، اعمال فشار اقتصادی
ایالات متحده بر نیکاراگوئه، ادامه
می یافت. مردم نیکاراگوئه،
انتقال قدرت را بر این چشم انداز
ترجیح دادند.

چه بخواهیم و چه نخواهیم،
شکست ساندینیست ها در پای
صندوق های رای، این پرسش را
مطرح می سازد که آیا از اساس،
تحقق رهایی که نیکاراگوئه به
خاطر آن، یازده سال جنگید،
امکان پذیر است؟ بی شک، این
روزها همه انقلابیون در آمریکای
مرکزی این پرسش را در برابر خود
قرار می دهند. در سایر نقاط جهان
نیز، انتخابات ۲۵ فوریه
نیکاراگوئه، در کنار فروپاشی
سوسیالیسم دولتی در اروپا، بر
مشغله ذهنی همه آنهایی که راه
سعادت بشر را فراتر از مرزهای
سرمایه داری می جویند، افزوده
است. آیا شکست اف.اس.ال.ان،
اجتناب پذیر بود؟ و یا این واقعه،
قانونمند است و از آن گریزی
نیست، می خواهد امروز باشد یا
چند سال دیگر، بالاخره این تجربه
محکوم به شکست است؟

پاسخ سئوال های ویژه مربوط
به آمریکای مرکزی را باید
انقلابیون همان منطقه بدهند. اما
این پاسخ ها هر چه باشد، جای
تردید نخواهد گذاشت که در مقابل
فلاکتی که کشورهای دیگر منطقه
از دهها سال پیش بدان گرفتارند،
انقلاب نیکاراگوئه تلاشی
تحسین برانگیز برای آزمودن
راهی دیگر بود. در طول سالها،
کمتر کسی از شکست محتوم،
گریزناپذیر و قانونمند این تلاش
سخن می گفت. هنوز هم همه
امیدهایی که به این تلاش بسته شده
بود، زایل نگشته است. بی شک،
جملاتی که اورتگا در پذیرش
شکست انتخاباتی خود ادا کرد، در
تاریخ ثبت خواهد شد: "امیدوارم
تلاشی که برای تحقق دموکراسی،
عدالت و شرف انسانی آغاز شد،
پایان نیافته باشد." بیش از دو
پنجم مردم نیکاراگوئه، به
اف.اس.ال.ان. رای داده اند.

ساندینیست ها کماکان نقش مهمی
در حیات سیاسی کشورشان ایفا
خواهند کرد. اینکه این نقش تا
دوره های بعدی انتخابات حفظ
شود و برای کسب مجدد قدرت
کفایت کند، مساله دیگری است.
یک دستاورد مسلم انقلاب
نیکاراگوئه، همان چیزی است که
برای رهبران انقلاب، به بهای
گزافی تمام شد: دموکراسی
نامحدود با امکان انتخاب آزاد و
رای گیری مستقیم و مخفی مردم.
این دموکراسی، در جهان سوم
نظایر بسیار انگشت شماری دارد.
این افتخار برای ساندینیست ها
خواهد ماند که تا به آخر، به اصول
خود وفادار ماندند و بر خلاف
انقلابیون بسیاری دیگر از کشورهای،
مدعی داشتن انحصار حقیقت و
مانع از جاری شدن اراده مردم
نشدند. اما پرسش اصلی این است:
چگونه می توان در شرایط حضور و
هملکرد نیرومند و جهانی
سرمایه داری، دموکراسی را با
برقراری عدالت اجتماعی، با کسب
و حفظ استقلال توأم کرد؟ آیا، این
یک او تویی نیست؟

بگذار صلابتی که زمانه در طرح
این سئوال از خود نشان می دهد،
اذهان ما را که به کاهلی هادت
کرده است، وحشت زده کند. فکر
تنبل و دنباله رو، اندیشه های که
بدنبال جواب های حاضر و آماده
دیگران است، همانقدر به کار
تفسیر جهان می آید که فرار از
واقعیت.

ساندینیست ها به قدرت تجزیه
و تحلیل توده ها و آمادگی آنان
برای فداکاری در راه آرمانهای
انقلابی، پر بها دادند. شاید در هیچ
کشوری، این تناقض تراژیک زمان
ما تا بدین حد آشکار رخ نهموده بود:
در یک سو انقلابیون و رهبرانی که
دست یاری به سوی مردم دراز
می کنند و مردم را به ایثار در راه
آینده ای تابناک، در راه خوشبختی
نسل های آتی فرا می خوانند، و در
سویی دیگر، مردمی که سهم خود
را از زندگی و سعادت می خواهند،
و دست رد به سینه انقلابیون
می زنند. نیکاراگوئه در اروپای
شرقی نیست. رهبران
ساندینیست، به فساد و انزوایی که
رهبران احزاب حاکم اروپای
شرقی بدان دچار بودند، آلوده
نشده اند. اورتگا، بورخه و
سایرین، همانهایی هستند که جان
برکف، برای مردم جنگیدند و
دشمن مردم را با یاری خود مردم
سرنگون کردند. حتی
کین تیزترین دشمنان انقلاب

نیکاراگوئه نیز نتوانسته اند
خودشاهی به حیثیت رهبران
اف.اس.ال.ان. وارد کنند. با این
حال، ساندینیست ها از حمایت
اكثریت مردم محروم ماندند. در
اینجا دیگر این روی گردانی را
نمی توان با فاسد شدن رهبران و
جدایی آنها از مردم توضیح داد.
سخن بر سر چیز دیگری است.
سخن بر سر این است که انقلابیون،
یک بار دیگر در ارزیابی روحیات و
نیازهای مردم مرتکب خطا
شده اند.

نسل پیشین انقلابیون، در همه
کشورها، حاضر به پذیرش برخطا
بودن ارزیابی خود از مردم نبود.
برای بسیاری از انقلابیون، "طبقه
کارگر" و "مردم" هنوز هم
همان قهرمانانی هستند که
دامنشان از هر گلکهای پاک است.
مگر ممکن است که مردم، مردمی
که انقلاب کرده اند، انقلابیون را
تنها بگذرانند؟ پس اینجا که بز هلیه
ما هستند، مردم نیستند. اینجا
فریب خورده اند، مزدورند... از
اینجا تا تبدیل شدن به چائوشسکو،
گام کوچکی بیشتر نیست.

ساندینیست ها مرتکب این
خطای فاحش نشدند که بر حقیقت
انحصاری خود، پای فشارند. این
هوشمندی، ناشی از جوهر خالص
آنها نیست، درس زمان است که آنها
دریافته اند. رهبران
اف.اس.ال.ان.، رای مردم را
می پذیرند، زیرا این درس را
آموخته اند که نمی توان بنام آینده،
نسل حاضر را از آنچه امروز
می خواهد، محروم کرد. بگذار
مردم بیازمایند، از حقیقتی که
بدان دست یافته ای، یک قدم هم
عقب نشین، اما بگذار بیازمایند.

این درس سترگ، ریشه در این
باور توهم آمیز ندارد که حق
همواره به جانب مردم است. نه،
مردم خطا می کنند، نه تنها خطا
می کنند، بلکه گاه در سخت ترین
شرایطه فداکارترین فرزندان
خود را تنها می گذارند. هر باور
دیگری، توهم است. اما مردم
قادر به پرشکوه ترین فداکاری ها
نیز هستند. هر باور دیگری، بدبینی
بیمارگونه به مردم است. اگر ما به
هر باوری رسیده ایم، این اعتقاد
راسخ را داریم که حقیقت به جانب
ماست. هر شکستی، نباید بدور
ریختن همه باورها بدنبال داشته
باشد. اما در برابر پذیرش اراده
مردم، هیچ آلترناتیو دیگری
نیست.

زمانی بود که چپ، بدنبال
"دموکراسی"^{۱۲}، پسوندهایی

اجتناب ناپذیر می گذاشت:
دموکراسی بورژوازی، دموکراسی
خرده بورژوازی، دموکراسی
پرولتری، دموکراسی بدون این
پسوندها، وجود نداشت.
دیکتاتوری پرولتری، بهتر از
دموکراسی بورژوازی بود. با این
دیدگاه، به راحتی می توان توسل
به هر ابزار برای طفره رفتن از
تسلیم به اراده مردم را توجیه
کرد.

اما تجربه نیکاراگوئه نشان داد
که حتی دست یافتن به دموکراسی
نیز گاه بر بستر آنچه شریطه
نامساعد اجتماعی تحقق می یابد که
برای چپ، جایی برای کف زدن و
پایکوبی نمی ماند. برای رسیدن از
گناه دیرین دیکتاتورمندی و
ستودن دیکتاتورها، دچار توهمی
جدید نشویم: دموکراسی، همه چیز
نیست. بدون دموکراسی، نه
سو سیالیسم قابل تصور است و نه هر
دستاورد دیرپای اجتماعی دیگر.
اما پذیرش دموکراسی، پذیرش
آهنگی بسیار کندتر برای تحولات
اجتماعی است، آهنگی بسیار کندتر
از آنچه در اذهان حقیقت جو تصور
می شد، با فراز و نشیب بسیار و افت
و خیز بسیار.

اما چاره ای جز پذیرش این
کندی نیست. به تاریخ بشر پیش از
زمان خود بنگریم: با همه فراز و
نشیب ها، سمت و سو روشن
است. در طول هزاره ها، انسان
همواره به سوی زندگی
سعادت مندتر از گذشته گام
برداشته است. اگر قرار بود همه
آنهایی که این پیشرفت پرشکوه را
تحقق بخشیدند، آنچه این صبری به
خرج می دادند که با هر شکست،
شور و شوق بی کرانشان جای خود
را به سر خوردگی و یاس می داد،
امروز در اینجایی که اکنون
هستیم، نمی بودیم.

زمانی بود که سرآمد هر نسل،
بار به پیش بردن کاروان
توقف ناپذیر تاریخ را به تنهایی
بردوش داشت. اما آن زمان،
گذشته است. امروز، توده ها در
همه جا نقش هرچه بیشتری در
ساختن تاریخ برعهده می گیرند. و
این توده ها، همه جا و هر زمان، آن
نیستند که ما می خواهیم.

آموختن این درس، گاه تلخ
است، اما از آن گریزی نیست.
شکست انقلابیون نیکاراگوئه در
انتخابات، برای چپ در همه
کشورها در دناک است، بویژه آنکه
همزمان ما در این کشور
آمریکای مرکزی، از ارتکاب
بسیاری خطاهای دیگران اجتناب

اندیشه‌ها و برداشته‌ها

نام رهبر مردم‌نهاد در رفیق پیرامون (محمد)

در رابطه با مقاله "چرا باید به کنگره رفت؟"

بقیه از صفحه ۱۱

پس از دریافت گزارش مستند از داخل در این زمینه گرفته شده است که خانواده‌های شهدا و زندانیان وابسته به حزب و سازمان در تحسن حضور دارند و موضع‌گیری مشترک کار مشترک آنها را تقویت می‌کند. بویژه که نامه مشترک سه سازمان هم شب قبل خوانده شده بود. خود رهبران حزب هم از این مسأله مطلع نبوده‌اند. من از آن، از طریق رادیو مطلع شدم. همانطور که از نامه مشترک سه سازمان هم که توسط نمایندگی کمیته مرکزی در اروپا امضا شده بود از طریق نشریه اکثریت مطلع شدم.

اگر استدلال تو این است که چرا ه. ا. (به شمول من) از فراخوان مشترک مطلع نبوده شرط انصاف است که این استدلال را شامل نامه سه سازمان هم بکنی

۳- تو خوب می‌دانی که رهبری سازمان دو مصوبه صریح و روشن داشته است، اولاً ما از بسط همکاری با تمام نیروهایی که حاضر به همکاری با ما هستند استقبال می‌کنیم و آن را مشروط به هیچ شرطی در مورد عدم همکاری با دیگر نیروها نمی‌کنیم، تو خودت از پایه‌گذاران این موضع‌گیری منطقی بوده‌ای. ثانیاً نمایندگی‌های کمیته مرکزی حق

موضع‌گیری سیاسی در باره مسائل روز از جانب کمیته مرکزی رادار هستند.

من هنوز هم مدافع این دو مصوبه هستم زیرا دست ما را در همکاری‌ها و برخورد فعال سیاسی باز می‌کند و به سود سازمان و جنبش است. برای ما بویژه در وضع پراکنده فعلی، خطا است که تصمیم به همکاری‌ها را به هیات اجرایی بکشانیم. این کار اصلاً غیر عملی و معنای عملی آن عدم همکاری است. من از هیچ یک از آن دو نامه فراخوان مطلع نبوده‌ام اما از هر دو پشتیبانی می‌کنم. درست این بود که حداقل تمرکز اعضای ه. ا. را از بین نمی‌بردیم نه اینکه هم پراکنده شویم و هم بگوئیم که چون ما پراکنده شده‌ایم پس هر کاری انجام شود غیر قانونی است.

۴- اما تعجب من از چیز دیگری است. تو که همیشه تاکید داشتی که تو این و ضوابط همیشه خادم و وسیله اجرای اهداف هستند و خود آن‌ها اصل نیستند، تو که همیشه می‌گفتی که یک جناح طرفدار نظم و قانون در سازمان هست که نیروی ترمز است، چرا حالا خودت اصل موضوع را رها و صرفاً تاکید می‌کنی که "قانونی بوده با نه". این برخورد

سخنی با خوانندگان

همچنانکه انتظار می‌رفت، بازتاب نظرات و مقالات ارسال شده در صحنه‌های مختلف در نشریه اکثریت، با استقبال خوانندگان روبرو شده است. طی هفته‌های اخیر، مقالات متعددی که در برگیرنده طیف متنوعی از مسائل بحث‌انگیز سیاسی و اجتماعی در رابطه با ایران و جهان است، برای نشریه ارسال شده، که در صفحات "اندیشه‌ها و برداشته‌ها" منعکس خواهد شد.

تلاش و امید نشریه اکثریت این بوده و هست که بازتاب و پیشبرد این بحث‌ها، اولاً - گامی در راه تجهیز بیشتر نیروهای سیاسی به فرهنگ دموکراسی و دستیابی به زبان مشترک و عمل متحد طالبان استقرار دموکراسی در کشور باشد. ثانیاً - به ارتقای سطح بحث و سوق توجه به مباحثی که بلحاظ نیازمندی‌های جنبش و جامعه حائز اولویت اند، مدد رسانند.

بدیهی است که پرداختن به مسائل سازمانی و روشنگری پیرامون آن از زمره هر صحنه‌های ضرور تفکر و مباحثه، تحول‌جویانه است، اما دامن زدن به اختلافات تشکیلاتی و مناقشات حقوقی می‌تواند روند ارتقاء سطح مباحثات نظری و سیاسی را مختل سازد.

پیشبرد دموکراتیک مباحثات، در همین حال ایجاد می‌کند که خوانندگان، بویژه رفقا و کمیته‌های سازمانی، مباحثه متین و مستدل در هر صحنه راه بر موضع‌گیری‌های سیاسی - سازمانی صرف، اولی بدانند و به ارتقاء سطح مباحثات و ثمر بخشی آن، بیش از پیش یاری رسانند.

تصریح اکثریت

اهدادشکناهاست

۵- من واقفم که احساسات فضا آلود در میان چپ ایران بسیار ریشه‌دار و نیرومند است. چپ‌های ایران، آنهم در خارج کشور، خیلی سخت بتوانند دست در دست هم بگذارند. سازمان ما می‌تواند بعنوان یک حلقه اتصال در این جهت تلاش ورزد. این تلاش اهمیت کلیدی دارد. من خوب می‌دانم که برداشتن یک گام بسوی همکاری همه چپ با چه دشواری‌های عجیب و غریبی روبروست. مسئولیت سیاسی به ما حکم می‌کند که نه تنها خود در تشدید این تنش‌ها، علیه همکاری با این گروه یا آن گروه سعیم نشویم، بلکه تا می‌توانیم آن‌ها را تخفیف دهیم.

۶- چه خوب می‌بود در ۲/۵ صفحه مطلبی که در اکثریت نوشته‌ای یک گوشه چشمی هم به اوضاع کشور و وظایف ما در قبال آن می‌انداختی. مطمئنم که اگر خود سفر گالیندویول به تهران و تحسن خانواده‌ها نظرت را می‌گرفت، توفیقی نبود که این چنین با قیظ‌بگویی "توده‌های ما را بیرون بریزید". از جمله به این دلیل که رفقای ما و حزب در آن تحسن تاریخی یکدیگر را نزدیکترین یاران هم می‌شناسند و تو خوب می‌دانی که شعار تو که می‌گویی در این کارها توده‌های ما یک طرف و ما و بقیه یک طرف چه واکنشی در میان آنان ایجاد

سازدین نیست‌ها،

بقیه از صفحه ۱۳

کرده بودند. آنها خود باید بدین پرسش پاسخ دهند که با تغییر کدام عنصر و کدام هر صحنه از سیاست‌های خود، می‌توانستند از این شکست جلوگیری کنند. بدون تردید، تکیه کردن مطلق رهبری نیکاراگوئه به کمک‌های سوسیالیستی، در دوره‌های کوتاه، اما تعیین کننده از تاریخ این انقلاب، به توهم ساندینیست‌ها نسبت به امکانات موجود برای مقابله با تهاجم امپریالیسم آمریکا، دامن زد و باعث شد که در نشان دادن انعطاف لازم، تاخیر کنند. این را نیز نباید از یاد برد که رهبران اف. اس. ال. ان. نیز نظیر کاسترو و یارانش، در آغاز به آهنگ گسترش انقلاب در منطقه، بیش از حد خوشبین بودند. همین امر باعث شد که ماناگوآ، در نخستین سالها احتیاط لازم را در مناسبات خود با کشورهای همسایه و

می‌کند.

در این رابطه برخی از رفقا می‌گویند "اگر فقط از رادیوی زحمتکشان پخش می‌شد، اشکال نداشت. اما چاپ آن در خارج اشتباه بود." و این گرچه یک وجه واقعیت را منعکس می‌کند، خیلی در ناک است.

رفیق محمد هریز

از این دردناک‌تر برای ما کدام است که به هلت دوری از صحنه اصلی نبرد، به هلت پیدا شدن سروکله ملاحظاتی بکلی فریب که محصول خارج‌نشین است، با مسائل سیاسی، از جمله با مسئله همکاری با سایر نیروها چنان برخورد می‌کنیم که اگر داخل کشور بودیم، اگر همانروز جلوی مقر سازمان ملل بودیم، این برخوردها برایمان نه تنها بکلی غیر قابل درک بود، بلکه با واکنش‌هایی بسیار تندتر همراه می‌شد. مطمئنم که اگر من و تو با همین افکاری که الان داریم در آنجا بودیم، قطع بدان که چنین مشاجراتی بین ما نبود. بیا دست همدیگر را بگیریم. این کار از دامنه مصیبتی که بر ما می‌رود ممکن است کمی بکاهد. نگذار ملاحظات تنگ گروهی و جناحی چنان چشمان ما را تنگ کند که از دیدن مردم و مصیبتی که بر آنان می‌رود، عاجز بمانیم. ما به کمک هم بیشتر نیاز مندیم.

۶۸/۱۲/۱۵

جنبش‌های رهایی‌بخش، نشان ندهند. کمک‌های ساندینیست‌ها به جنبش مسلحانه در السالوادور نه تنها به پیروزی این جنبش منجر نند، بلکه شکل‌گیری جبهه متحد جنگ با انقلاب نیکاراگوئه در کشورهای همسایه و تحت کارگردانی واشنگتن را تسریع کرد. و بالاخره، در تحلیل شرایطی که به این شکست منجر شد، گرایش‌های اولیه ساندینیست‌ها به الگوهای سوسیالیسم دولتی نیز جای خود را دارد.

هواقتب کنار رفتن اف. اس. ال. ان. از قدرت، برای کل منطقه منفی است. آمریکای لاتین، با این شکست از الگویی که می‌توانست تأثیر نیرومندی داشته باشد، محروم می‌شود. نیکاراگوئه راه دشواری در پیش دارد. ائتلاف شکننده او، برای پیروز شدن در انتخابات و عهده‌ها زیادی داده است. اگر این عهده‌ها عملی نشود، دوره‌ای طولانی از بی‌ثباتی و تلاطم در انتظار نیکاراگوئه خواهد بود.

عقیم ماندن کنفرانس کامبوج

پنجمین هفته گذشته، یک کنفرانس غیر رسمی در مورد مساله کامبوج که در جاکارتا پایتخت اندونزی تشکیل شده بود، بدون توافق به پایان رسید. در پایان این کنفرانس، وزیر خارجه اندونزی گفت پیشرفتی در حل و فصل مساله جنگ داخلی کامبوج حاصل نشده است. طرفهای شرکت کننده در کنفرانس نتوانستند در مورد بیانیه پایانی، به توافق برسند.

پیشنهاد استرالیا برای واگذاری اداره امور بطور موقت از سوی سازمان ملل، مورد پذیرش قرار نگرفت. خبرهای سرخ اعلام کردند در صورت عدم

حذف اصطلاح "کشتار جمعی" از بخش مربوط به دوره سه ساله حکومت آنها در کامبوج، بیانیه را امضا نخواهند کرد.

با این حال، هون سن نخست وزیر کامبوج آمادگی خود را برای دیدارهای بعدی با سیهانوک رهبر اپوزیسیون اعلام نمود. منابع نزدیک به سیهانوک مدعی شدند که نیروهای سیهانوک چهار موضع نیروهای دولتی در مرکز و شمال کامبوج را تصرف کرده اند. در پنوم پن منابع دولتی گفتند که نیروهای ارتش، در شمال فریبی کامبوج تهاجمی علیه مواضع شورشیان آغاز نموده اند.

اتحاد شوروی :

مقام ریاست جمهوری با اختیارات وسیع

دوره اول از سوی کنگره نمایندگان خلق و در دوره های بعدی مستقیماً توسط مردم انتخاب خواهد شد. مقام رئیس جمهور دارای اختیارات گسترده خواهد بود.

در طرح قانونی که قرار است مبنای تحول در نظام سیاسی شوروی قرار گیرد، آمده است که رئیس جمهور می تواند نامزد پست نخست وزیر را معرفی کند و اقدام به عزل و نصب وزرا نماید. همچنین امضای قراردادهای بین المللی از جمله اختیارات رئیس جمهور است. رئیس جمهور قادر خواهد بود وضعیت فوق العاده اعلام کند.

شورای عالی اتحاد شوروی با اکثریت نیرومندی، قطعنامه ای را به تصویب رساند که در آن، ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر اختیارات وسیع مقام ریاست جمهوری، "اجتناب ناپذیر" تلقی شده است. نخستین بخش این قطعنامه که از سوی هیات رئیسه شورای عالی به پارلمان ارائه شد، با ۳۴۷ رای موافق در برابر ۲۴ رای مخالف و ۱۰ رای ممتنع مورد تصویب قرار گرفت. پیش از این رای گیری، تغییر در نظام سیاسی شوروی موضوع بحث شدید نمایندگان بود. طبق اظهارات رئیس کمیسیون پارلمانی مربوط به این تغییرات، رئیس جمهور در

اولین سفر خارجی ماندلا

امتیاز دادن به دولت آفریقای جنوبی را در حال حاضر منتهی دانست. وی گفت روشن است که دولت پرتوریا، هنوز آمادگی لازم برای مذاکره با کنگره ملی آفریقا ندارد. ماندلا و روسای جمهور کشورهای آفریقایی عضو جامعه مشترک المنافع، اعلام کردند که سازمان ملل هنوز نباید تحریم اقتصادی آفریقای جنوبی را لغو کند، و افزودند چنین اقدامی تنها با بازگشت ناپذیر شدن تحول در آفریقای جنوبی امکان پذیر خواهد بود.

نلسون ماندلا برای نخستین بار پس از نزدیک به ۳۰ سال، یک سفر خارجی را آغاز کرد. وی نخست وارد لوزاکا پایتخت زامبیا شد و مورد استقبال پرشور روسای جمهور کشورهای خلمتقدم چیه، و برخی شخصیت های بین المللی مانند یاسر عرفات قرار گرفت.

ماندلا در پایتخت زامبیا، با رهبری در تبعید کنگره ملی آفریقا به مذاکره پرداخت. هدف از این مذاکرات، تدارک گفتگوها با دولت آفریقای جنوبی است. در روز چهارشنبه، ماندلا امکان هرگونه

موضع اسرائیل همچنان سر سختانه است

موافقت خواهد کرد و نه با فلسطینی های اهل بیت المقدس شرقی به مذاکره خواهد پرداخت (اسرائیل، همه بیت المقدس را پایتخت خود می داند).

در همین حال نخست وزیر اسرائیل مشارکت فلسطینی های اخراج شده از سرزمین های اشغالی در مذاکرات را منتفی ندانست.

اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل، پیشنهاد میانجی گرانه آمریکا در مورد ترکیب یک هیات نمایندگی فلسطینی ها در مذاکرات صلح را رد کرد. وی گفت دولتش برای پذیرش شرکت فلسطینی های اهل بیت المقدس و "خارج از منطقه" در هیات، تحت فشار قرار دارد. شامیر تأکید کرد اسرائیل نه با مشارکت ساف در گفتگوها

پیروزی اپوزیسیون

بقیه از صفحه آخر

"جبهه رهایی بخش ملی ساندینیست خواهان انحلال فوری ضد انقلاب است تا امکان انتقال مسالمت آمیز و هادی قدرت فراهم شود." طبق طرح صلح پنج کشور آمریکای مرکزی، باند های کنترا باید تا پنجم دسامبر ۱۹۸۹ منحل می شدند.

اورتگا در نطق خود که ناظران از آن بعنوان نطقی متعادل و دقیق یاد کرده اند، به جانشین خود هشدار داد که تلاش نکند اصلاحاتی را که در طول یازده سال پس از سرنگونی سوخوزا تحقق یافته اند، به عقب برگرداند و یا ارتش و پلیس را منحل نماید. در همین حال وی تأکید نمود ساندینیست ها قواعد دمکراتیک را رعایت کرده در راه صلح و ثبات در نیکاراگوئه فعالیت خواهند نمود. رئیس جمهور نیکاراگوئه در مورد نقش آتی ساندینیست ها در اپوزیسیون گفت: "ما در پایین از دمکراسی دفاع خواهیم کرد تا روزی که دوباره به قدرت برسیم." هنگامی که اورتگا خاطر نشان کرد انتخاب کنندگان چامورو، همگی "اراذل و افراتیون" نیستند و باید حرمتشان حفظ شود، گروهی از مستمعین، به این گفته اورتگا با سوت کشیدن اعتراض کردند.

اورتگا تأکید کرد تحویل قدرت "به هیچ وجه به معنای پایان انقلاب نیست." وی افزود اصلاحات ارضی، دولتی کردن بانک ها، تجارت خارجی و منابع داخلی، بازگشت ناپذیر است. در نیکاراگوئه پس از انقلاب ۱۴۰ هزار خانوار دهقانی ارضی مالکان بزرگ را دریافت کردند. اورتگا گفت هیچ کارمند دولت نباید اخراج شود.

رهبر ساندینیست ها افزود اف اس ال ان، "در چارچوب قانون اساسی از حرفه ای بودن و

تمامیت ارتش خلقی ساندینیست و وزارت کشور" دفاع خواهد کرد. طبق قانون اساسی نیکاراگوئه، رئیس جمهور فرمانده کل نیروهای نظامی و انتظامی است.

بدنبال نطق اورتگا، خانم چامورو از کنترا خواست خود را منحل کند تا اعضای آن به کشور بازگردند. وی افزود هلت جنگ داخلی از میان رفته است و از این رو، "آنها ای که سلاح بدست گرفته اند، باید اسلحه را به زمین بگذارند و بطور مسالمت آمیز به نیکاراگوئه بازگردند... تا بتوانند در بازسازی میهن شرکت کنند." رئیس جمهور آینده نیکاراگوئه گفت ساندینیست ها پس از تعویض دولت نیز قادر خواهند بود در سیاست کشور نقش مهمی ایفا کنند. وی اظهارتین داد "به اراده اقلیت، یعنی چهل درصد از مردم که به اف اس ال ان، رای داده اند" احترام خواهد گذاشت.

پیروزی اپوزیسیون در انتخابات نیکاراگوئه، برای همه دولتهای جهان غیر منتظره بود. یک مقام وزارت خارجه شوروی اعلام کرد کشورش آماده است در مورد مناسبات تجاری و همکاری نظامی با دولت خانم چامورو نیز مذاکره کند. روزنامه پراودا در تفسیر، ساندینیست ها را به خاطر گذاشتن سنگ بنای یک دولت دمکراتیک، ستایش کرد و در همین حال، از اینکه اف اس ال ان، به نفع خود پیر به داده بود، انتقاد به عمل آورد. پراودا افزوده است ساندینیست ها در ابتدا به سنت های اقوام سرخ پوست کشور خود توجه لازم را نکرده اند و در تصحیح سیاست خود در این زمینه، تاخیر نشان داده اند.

دولت آمریکا هلیرفم نتایج انتخابات اعلام کرد فعلا کمک به کنترا را قطع نخواهد کرد. اعمال مجازات و تحریم اقتصادی علیه نیکاراگوئه نیز هنوز لغو نشده است.

پیروزی اپوزیسیون در انتخابات نیکاراگوئه



دست چامورو منتقل و ارتش ساندینیست‌ها منحل شود. ضد انقلابیون در همین حال اعلام آتش‌بس کردند. دولت نیکاراگوئه نیز اعلام کرد در جنگ با کنترا آتش‌بس راه‌ایت خواهد کرد.

در ماناگوا، پس از اعلام نتایج انتخابات میان طرفداران اف.اس.ال.ان. و انو زد و خوردهایی در گرفت. پلیس برای پراکندن طرفین از گاز اشک‌آور استفاده کرد.

دو روز پس از انتخابات، دانیل اورتگا در میتی‌نگی با شرکت هزاران تن از طرفداران اف.اس.ال.ان. اظهار داشت شرط انتقال مسالمت‌آمیز و هادی قدرت، انحلال باندهای کنتراست، وی افزود پس از تحویل قدرت نیز انقلاب ساندینیستی ادامه خواهد یافت. رئیس‌جمهور نیکاراگوئه که پس از یک جلسه مشورتی با ۱۵۰۰ کادر جبهه ساندینیست سخن می‌گفت، اظهار داشت: بقیه در صفحه ۱۵

السوادور در مورد آن به توافق رسیده‌اند، اعلام کرده است.

شامگاه دوشنبه ۲۶ فوریه، ویولتا چامورو برنده انتخابات، در خانه خود میزبان دانیل اورتگا بود. دو رقیب انتخاباتی، با برخوردی آشتی‌جویانه، کوشیدند نقطه پایانی بر کارزار سخت انتخابات بگذارند. چامورو گفت: "من مایلم که همه ما در جهت آشتی مردم نیکاراگوئه اقدام کنیم." اورتگا ضمن تبریک به جانشین خود، پاسخ داد: "من آماده‌ام در جهت آشتی ملی فعالیت کنم."

در مذاکرات میان چامورو و اورتگا، یک موضوع اصلی، آینده ارتش بود. توماس بورخه، وزیر کشور، در این مورد که ارتش از فرامین دولت جدید پیروی کند، ابراز تردید کرده است.

باندهای کنترا که در هندوراس مستقرند، اعلام کردند که تنها زمانی سلاح‌های خود را تحویل خواهند داد که "همه قدرت" به

شکست خود در انتخابات را پذیرفت، وی گفت که می‌خواهد به همه مردم نیکاراگوئه و همه کشورهای جهان اطمینان دهد که رئیس‌جمهور و دولت نیکاراگوئه، نتیجه انتخابات را به رسمیت می‌شناسند.

۱/۷ میلیون نفر از مردم نیکاراگوئه، برای شرکت در رای‌گیری واجد شرایط بودند. پارلمان نیکاراگوئه ۹۰ نماینده دارد. هلاوه بر رئیس‌جمهور و پارلمان، در روز ۲۵ فوریه پارلمان‌های محلی نیز انتخاب شد. بیش از ۲ هزار ناظر خارجی مراقب روال درست انتخابات بودند.

شعارهای اصلی اپوزیسیون مورد حمایت آمریکا در انتخابات، حذف خدمت وظیفه عمومی، هغو کلیه زندانیان سیاسی و گرفتن کمک اقتصادی از خارج بود. خانم چامورو، وفاداری خود را به طرح صلح پنج کشور آمریکای مرکزی که اورتگا و روسای جمهور کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس و

دوره ریاست جمهوری ویولتا چامورو از ۲۵ آوریل آغاز می‌شود

برخلاف انتظار، اپوزیسیون نیکاراگوئه در انتخابات ۲۵ فوریه این کشور پیروز شد. خانم ویولتا چامورو، نامزد ریاست جمهوری "اتحاد ملی اپوزیسیون" (انو)، ائتلاف چهارده حزب مخالف "جبهه رهایی‌بخش ملی ساندینیست" (اف.اس.ال.ان.)، توانست با کسب ۵۵/۲ درصد آرا، رقیب ساندینیست خود، دانیل اورتگا رئیس‌جمهور فعلی نیکاراگوئه را شکست دهد. اورتگا ۴۰/۸ درصد آرا را به دست آورد. در انتخابات پارلمان نیز اپوزیسیون به پیروزی رسید. کاندیداهای اونو، به ۵۴/۸ درصد آرا و نامزدهای جبهه حاکم ساندینیست به ۴۰/۷ درصد آرا دست یافتند.

دانیل اورتگا در یک کنفرانس مطبوعاتی کوتاه که از رادیو و تلویزیون مستقیماً پخش شد،

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

قره‌العین؛

مبشر آزادی زن ایرانی در ظلمت استبداد

در صفحه ۸

AKSARIYAT
NO. 296
MONDAY, 5. Mar. 90

حساب بانکی
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
IBANK FÜR ARBEIT UND WIRTSCHAFT
NR. 02910701.650
DR. GERTRAUD ARTHNER

آدرس: Address:
RUZBEH
POSTFACH 1810
5100 AACHEN
W. GERMANY

با جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید